

متغیر معاشه در ۸ دو هیولار بینه دینور مهار دخی دبر لرا اصل جروند رقیه بیلار دن عبارت در آنکه رسمی میزانده در هاربا چار باز رنده بر خرد بالقدر باقلای او لو روار فسته بیکنی وارد بیانی به ضار طرافونی با به تفسیر ایدر لر زای مججه و بیله دمله ندر هارش هاریدن دن حاصل مصادر در هاریدن او کنمک و فخر و مباحثات ایمان معاشه در هار و جادو و زنده المدرس نام کسنه نک او بیان شد رکن ازو فسته راطهد ساکنه ایدی کجعه لعلامت بیچون آتش بلقار ایدی اندروس دخی بیقادن آتش اینصفه طوغری او زرک چکوب للافات ایدر لر ایدی بر کجعه بنه اندروس ازو کلور کن ناکاه رسید بدرور کار چیقوب آتشی طلاعندی بچار مهر طرفه اضطراب ایله رکن کن ایچر فالوب غرق و هنلاک او لدی هاروت هاروت و زنده مشهود فرشته در که هاروت الهم ایه بیابل فله مسنه در برجه سر کون مصلوب و معدبل در رقصه لری قرآن عظیم الشاله مسطور در برسنه اولچه کارته واروب سحر اعلیٰ القاس ابلسه نعام ایدر لر بیل و لافت مزبوره ایچمیدر فارسی دکلدر هاروت فن ساحر و جادو دن کایه در هارون اخ کی رحضرت موسی عليهما السلام درون نفس و فاصد معاشه در رویخ و حرث معاشه کاور بولعت دخی ایچمیدر هارون آستاخه کردن قردن کایه در هارون پیدن عاجزو فروماده اولق معنا سیدر هاری کاری وزنده کیفی و کار بزنطه بر بدیجی کسنه در هند بیلر حلال خود بیل هار زای فارسله فنا او بیوز شت و بیانت معاشه در موسر کست و مخیر و سعد معاشه در رو حضر و ذلیل و مهان معاشه در هار و هار معاشه در هارو بیدن پایوسیدن وزنده ششی و شاشرق و مخیرو سر کر دن اولق معاشه در هزاره هزار معاشه در هر لیت پایشیدن و زنده اخلاق و کریسان معاشه در رو بافق و نکریسان معاشه کلور هاس ماس وزنده بیزود یکه معاشه در که عربیده ایضامه ای فیدر ترکه آئند ده دخی الله تبریز اونور و هراس مخفی او لور فور فرو خوف معاشه هاده بائی و زنده بارند غفتند بیور طه معاشه در ها کره سکون کاف و فتح را به لسانه آغز لق اولان کسنه در که حروفی اداده ز جهت حکم عربیده الکن و ترکیده پلکن غبیر اولور بیمه سوزی برخو شجده کلنبیوب طرتو ترق سویلین کسنه در عربیده اکاره ل دیلر فارسیده تانده دینور ها کاه لامه ها که معاشه در ها کول شاغل و زنده مر لمهوش اسیدر که صحیان اوقی بدکلری دار و در بجهه میباشد در عربیده ثواب الها ملک و سعی الفاراد بیور اهل صنعت یعنی زریخ این اطلاق اولنور هال ماز وزنده اسم هیل در که فاقله صفار در و فرار و راحت معاشه در واول میلار دیلر که طوب و حوکان او بنا بمحق میدانه ایکی طرفه نصب اونور هاله لاله و زنده آی آغیل در که آیک بعض کیجه اطرافه حله کی کورین بیا ضلقد رعاد تا غمومه دلانت ایدر و مسد و قته حکار و بذات معاشه در و زنده لون معاشه در و راحت و آرام واستغفار بولش معاشه در بوعناده همال الله ها، تخصیص دن من حکم اولور و بانه علی چام و مینه او طونه دینور که فشی کی بیان ها مال بمال وزنده بظیر و همنام معاشه در و شریک و بازار معاشه در هامان دامان وزنده نام اخ ابراهیم عليه السلام در و فرعون ک وزیری آدیدر بای صرح الله ام امور او لشیدی بولعت دخی ایچی و غیر فارسیدر هاما و ران آور و زنده اسم ولاست شام در مین و لابنده اطلاق اولنور هاما و ران ام و لابنی در و قولده نام و لابن شام در و رروا شده برو لایندر که کیکاوس شاهن شفای انسی اند پادشاه ایدی لکن نه زمینه اولدیغی کنف و بیان او لندی هام اه پادشاه وزنده بولداش و رفیق معاشه در الف زاند در هام ر با فرز و زنده پهلوی لسانده بزیر معاشه در که بخاسن دن فعل امر در و خاستن قالغیق و قیام معاشه در هامن ضم میله هامون مخفی در هام و ران مدار و زنده دور و مسطع هموار

معاشه در دادگاه همراه با همیشیده معاشه در هامواره هاموار معنا شده در هامون فارون و زندگانی
 دور و هموار سخرا به دینور ارض مستویه معاشه عرب پرده قاع دیر لر هایی عالی و زندگانی سرکشی
 و حیران و دلک و دلک معاشه در هامیان عالیان و زندگانی طفه ای حق و هیجان معاشه در هان
 کان و زندگانی کله تیپه و تاک کے بیدر البته معاشه کر لش امر و نهی جهی و کرکه هوات و ملایت
 چیزی هله اولیون و ادایه تحریک و غیر بعض اولور تبر اول و چاک اول معاشه هان کان و زندگانی
 پهلوی لسانند. بنشین معاشه در که نشستن دن امر حاضر در نشستن اونور مق و فمود معاشه در
 هاوش غم و او و شن مججه به ایت و ای ایع معاشه در روم مغلق و مناسب ترجمه سیدر هاوش است
 هاوش معاشه در هاون ففع و او ایه تر کیده دخی هاون دیر لر مر و قدر عطه ای ایچنده ادویه
 سحق ایلدکلری طرفه در و فاریل ای موضع معهود نهند کلبه اونور و کسر و ایه زند و باز نلفتند
 وزدشت قرارداده سی اولان اوقات خسنه عبادتند وقت اول آبدیر هاون کوب ای پیشارلر
 و طبیعت هاون دو کیمی کسنه در روم رکجی بهد اطلاق اولنور و جماع و صاحب توفان
 کسنه دن کلبه اولور های وای معاشه در های های شور و نوحه اهل ماغدر های هایی
 های های مقابله دن که هنکله هل سرو و طبیعت کیمه های و کیمه هی در هایند و هایند هر آینه
 مخفی در نایار و لاعلاج ولابد والبه معاشه در و بی ثل و بی شهد و بی دخند غم موقنه استعمال
 اولنور های های میانه تحریک و نجیبل در تبر ایز و جایکه چاک زنده در و های های معاشه در که
 ذکر اولندی های هی ارباب صفا و طرب و اصحاب عروسی شماطفه و غلغم ایل زدن حکله در واده
 مانعه تجیل و تحریک اولور ایکمی بان بای موحد به متصل هسارتنده در که ایکی باید میدی
 لغتی مستعله ریا اول های مفتوجه دن کرند در های تر ایز زندگانی نار لسر معاشه در
 هند اکدو زنده آکھیلر ای سوره کو نصیر ایلدکلری تخته در که آکله تر لای هموار ایلدز ریا
 فارسی به ده لفظ در هیز خبر و زندگانی باره ده اولان هجران و فان و ایک معاشه در هیک نه
 و زندگانی آبه سی کف دست معاشه در پیشید رسید و زندگانی بوجهم فاریز بیک حکر دکنه دیر
 هیبون افیون و زندگانی تراق و افیون معاشه در باب گان های مکسوره دن کرند در هب زند
 و پارند لفته بکدار معاشه در که کذا شتن دن فعل امر در کذا شتن پکمک و فومق مفالینه در
 و ففع های ای
 او چی بان بای فارسی به متصل هار سهنده در که بر ای
 مر قوم معاشه در هیز شر و زندگانی باره ده اولان قان و ایک و هجران معاشه در هیبون
 هیبون مر تور معاشه در در دمی بان چیه متصل هار سهنده در که ایکی باید بدی لغتی مشتلدر
 باب اول های مفتوجه دن کرند در هیز و نسندی طوغر لتفق و طوغری طوغری معاشه در مر راق
 و براق و ستون کی و رشیل زمینه مطهه ای دیکلوب طور سهنده دیر لر جم فارسی به ده لفظ در
 هیجاور سزا و زندگانی خطا ملکتند برشهر ایمید راهی حسن و جمال الله متعارف در و های
 و جماعت انسانی معاشه در هیجنند سپندوز زنده بر غست ایمید در که خبر و لذ و ای میلر خیاری
 دیدکلری باتدر هیغم نوئه مر هم و زندگانی ده بی لفته میدهم معاشه در که دادن دن متکلم
 فعل مضارع در دادن و بومک معاشه در میدهم شهدی و برمیم معاشه در هیجید بای بجهه هله
 کشید و زندگانی ده بی لفته میده بی معاشه در که دادن دن جمع مخاطب امر حاضر در دادن
 و بردک معاشه در هیبر قفسه زنده آئی کهند ایه کر فتار ایلدی باب گان های مضمونه دن کرند در هیبر
 کز زندگانی بی و بجهد و بکو معاشه در زندگانی و خالص معاشه در بیشنه بیان دل مجهله به

منصل هارستند در که ایکی باید سکن لغت و گاتی مشتمل در باب اول های مفتوحه داشته باشد
 هدبه نیمیور نشده خر خدا استبدار که تکری دو و جمی دیدکلری بوجکدر شرط الله تناولی بر قان علته
 نافعند هدمان درمان وزننده با اشاره معنایه در که بر خیری کندی او زریند غیره صرف ایلکدر
 خلاصه سی غیری کندی نفسی لوزره ترجیح واختیار دن هبار تدر هدیج منبع وزننده اسب خنک
 معنایه در که فبر آندر هدیت هدیج منعنه در هدی سکون دال و بای تختانله دعه
 معنایه در که بفهور صویله حاصل اولان آکیندرو عربیده هدی اول چار پا بحیوانه دینور که مکه
 مکرمیه فر مانلق بچون سوق اولنه هدینه مدینه نیزه رینه بای معنایه در که زرد باند رعلم
 هر دوان دیول تر کپیده بصحق دینور هدبه دندان دیش کراسبدار که فقرایه بعد الاطعام ویرلان
 صرمه در باب نانهای مضمومه داشته در هده فعد الله حق و صحیح و درست معنایه در بجهه ناجی
 و نادرست دیکدر و فائمه وریج و فیض معنایه در النضی بان رای مهله به منصل هارستند در که
 ایکی باید هیش اوح افت و گاتی مشتمل در باب اول های مفتوحه داشته در هر برگلدر که عموم
 افراد معنایه افاده باید رعیت ده کل و لام استغراق موقعه در و دلوجه تعبیر اولان جبه استبدار که
 بقدای از الفتدیه بیز تناولی مضر اولنه بعده ایند سچیوق آیرار و ہلوی لفشدیه کندیه معنایه در که
 سکردن دن اسم فاعل در ایل بھی و فلبی معنایه در و عربیده مرنندین کریه و مسنه بن کوره مک
 معنایه در هر آنسبد الله هفر اور ننده هبلله در که معروف دار و در افضل کابلی نوع در و انتون
 و کومش قبره بیدیول که آنک کسنه سندود که کنه اشنوار ایدرل و فور فیج و مهیب آواز معنایه در
 رعد و ساع آوازی کی هرات نجات وزننده نیکه بت و سعد طالع کنه بیدینور و خراسانه
 معروف شهر در اعندال هو اجهتیه جمله بلاد او زره ترجیح ایدرل هراس پلاس وزننده بردیکنلی
 اما جدر بولنی حقيقة ند اخلاق ایلدیلر بع ضلیل بول تعبیر اولان دیکنکدر و بع ضلوم طلاق دیکنلی
 اما جدد بیور دیلی و قاموس مصاحی بردیکنلی سخن در نیق کی غری او لور دیویان ایدر
 و هراس بدین دن اسم مصدر او لور بلات معنایه هراس بدین بلکلم معنایه در خوفند و ندر
 هراسند کان و هراسه و هراسیدن کسر الله را بحدر هراش لو اش وزننده قو صحق و قی
 واستغراق معنایه در و عربیده کوبکلری بول فتنه فخر ترق و دوکندر مک معنایه در و معنای
 اولده زیاده زایله هراریش دینی افتدر هر آندر رسابند وزننده حقيقة و ماهیت معنایه در که
 هایه آشی هو هودر هر آنده و هر آینه البته ولا بدو بنا اضر و ره معنایه در بی شک و بی دهد غنه
 معنایه در عربیده علی کل حال الله ادا و لنو رو ظاهر و بیدار معنایه در هر بای موحده
 ایله طهمه اسپ وزننده سیارات سمعه نک هر بینه دینور هر بسان پای فارسله هفت آستان وزننده
 بجمع عبارانه اطلاق اولنور هرنور نای مثا الله مر موزونه دیکنکدر چل و طوغری و صدق
 معنایه در کذب مقابلیدر هرجان هرجان وزننده لفت اهل مغربیده بتفویع بادام کوهی استبدار
 آجی بادامک بانیسدر که طاغلرده دواب بیوب چکر دکنی برا غور اول چکر دکاری دوشوروب
 بادم باغی کی باغی جیغار دل عربیده زیت الهرجان دیدکلری بول باغدر بیل آغز استه نافع و نقویت
 بجاءده موئر در هرج سرح ایاع قیلندندر قارش مورش و قارمه قارش و فرقشانلق و فرشانلق
 معنایه در مخالقین بخلند و معن که زده اولور هرد فنر نله اسم زرد چویه در که بیهه الو اعندیدن
 عامه زرد مچاود بیز عربیده صر و قی الصفر و زکیده مصاری اغاج بیول هر زره سرموزه وزننده
 همیشه و منصل معنایه در و بومیده اولان اور ادا و اذکاره اطلاق اولنور هر زر زور ند هر زه
 عخفیبدار که عبیث و بیهوده معنایه در و بی منعه صوکونه دمدینور هر زه دزای بکشاق و باوه
 و بیعنی سو بیچی بکسته دل هر زه دزد اول اشک خر منه دینور که او غور لد بیغی مال فسطعا برا بشد بار

مولید هر ز ملای هر ز معلو عذر ملای لا پیدن دن نیں حاضر در لایدن کو پل اور مک معنا سند
 بمحار القلعه و مغلطه و چمنی ولاطیل سو بلکه استعمال او لخ نه هر ز ملای خلط کلام ایله
 والی بوس فضولانه سوز سوبله مو قعده ایاد او لنوز هر ز بد لرید و رشنه امداد و اعانت
 معنا سند در هرس نرس وزنده سقف خانه او رنجت اغاید بیور هرس دختر قطب شمال
 چنده نات النعش تعبرا ولنان اوچ بلدر در کنده نعش تعبرا ولنان درت بلدر لذله سند در
 بجهو عنده ترکیده بیدیکرد بر هرس نوع موالید شه در کم جاد و نیمات و حیوان در آباء سعدیت که
 افلاک نسخه در راه هات او بعده ایله که عبا سرا بعذر از دواجند منکون اول شادر هرسه
 سکون را و فهم بینه مجده ایله عشقه در که صرم شق او بدر عزیزه محل الساکن دیرل هر طهان فهم
 ط ایله فرط ساندر که بندای واربه او لونه او لور بنوع حبه در ترکیده جناب جلد برل هر فولیون
 فجور بیونزور زنده بیونا بند اس سبیر در که ترکیده هار صحمد بیدکلی بیاندر عزیزه تمام المثلث برل
 رایحه سی سکه های مه لکدر هر قلوس فاشه سند وس و زند بیونا بند هند باه برید و نو عذر
 هر قلوه دخی دیرل وقی بعض لرل و خساو بعض فر صعنه در دیدی هر کاره که هوار مرور زنده طاش
 چولکه دینور که ایچنده طعام پشور رل و قولدم حلوا بی فزانیده رور و رانه حلوا بی آلاند
 بر آند بعض لر حلوا بی او قیله تعین ایلدبله بعض لر دیده بی مطلعه ایچنده طعام طبع اولنان
 طرف در و هر ایش اخلاق ایلن کنمه ده هر کازه املاق اولنور هر کز کسر کاف عاریله
 هیچ وقت و هیچ زمان و قطعا معنا سند در و هیشه و منصل و بندی معنا سند در هرم نرم وزنده
 فوج مالق معنا سند در هر ملک ضم میله مصر حد و زند بر قلعه آیده رور پادشاه بیان آبد در
 هر دهی که کهی وزنده هر کیم دیده بکدر هر بوت نوله فرتوت وزنده مکرو و جبله و دلشود بیمه
 معنا سند در و خبات و ملعت و مفسد معنا سند در و قبده کن و عدا اوت طویق و انتقام قبده
 او لغه دیرل هرنو مح که بهمه ایله عود اغاینک نیزه دینور فلفلدن صغرور بکی صاروبه مائل
 او لور و ایه عود اغایی کی قوفار مطبوعی ادرار بولا و بقیت سک مشهه دلغمدر هر بیدساو
 سکون را و کسر نوله فر هن معنا سند در که او اول بر کادر که تجنه الاول میوٹ مه آیانه بی غیر
 آداب سلطنت و جهانداری بیانه نصیف الادی دیرل هر بیز همیز وزنده زنده بار مخفته
 تعین و نخ صص و نقلا امور معنا سند در هر بیزه مه
 معنا سند در مثلا هنگ مواجب و وظایغی تعین ایلدیم بجه جل بر ده مواجب فلا راه هر بیز کرد
 دینور هر و سرو وزنده شیخ و هاده معنا سند در و عرضه اور عرق و ضرب معنا سند در هر و ایه
 ظهورها بله افسانه کرو زنده چارستان معنا سند در نه مریض و عجل و وضع اولسان عمار ندر
 هارستان دخی دینور عزیزه دار الشفاء دیرل هر و هر و زنده هر و ایه معنا سند در و عقوت
 واشکه و اذیت معنا سند در و بر طاع آیده هر و قوم ضم را و او و محبو الله و نای مشاه ایله تخم
 اسغول در تعیی فاری بار ایق دیده کلر که نیز فعنونا دخی دیرل هر و نه رمک وزنده نام
 خسر و بروز ر هر و مه
 دینور که بیونلر در حنا و سه کا کونه سرمه اسفید ایچ زر ل که اشون و رقدن و قدر بعض لر عزند مه بجسی
 غالبه بعض لر عزند مه
 هر بار اغیار و زنده
 اضطراب و زانه زنده زنده

ایلیخی و قیامی معناسته در ویای معروفه هریده حکم و سلمک و صزلق و رنسنگ کرده
 کورمک و اوبلق فوریوب بیزاغی طاعلچی متعالینه در هری تشدید رایله فور فتح و مهیب آواره
 دینور ساعت آوازی کی باب ثانیهای مکسوره ذکر نهاده در هر برکله در که چو بالرائکله فیون
 چاگر ز و هریده برقاری اسمیدرو کدی به دخی دیرل هرآ تشدید بالله اشاغی و دوکله و دوکله
 معناسته در وی فسته اشاغی و دوکله کده ظاهر اولان آوارنین حکایه اولور و خفیله خرامشانه
 ب شهر اسمیدره رات دیکله معروفه هراس کراس و زنده بیلک معناسته در هر اسمیدن بلکله
 معناسته در زس و بیم فور فو معناسته در که نوع شرده روه راس فور فو محلنده دخی اسهدال اوئلور
 بالشمال معناسته در که آندن قارمه الله تعبیراً و لنو رو هراس هر اسمیدن دن فعل ام کلوز
 هر است کان متقدان و رهبر کاران و شبان در هر اسه ففع بسطه مطلق فور فوده حق آنندینه
 و خاصه ایوق دیدکلاری فسته دینور باع و بوستان و مزروعات ایچره نصب ایدرلر تا که جانور
 اور کوب کیده لغیده مخدار دنور هر اسمیدن بلکله و وهم ایلک معناسته در هر بد سکون را
 و فتح بالله بخوسه بیشوا معناسته در که آنکده خدمته او ایوب عایلر زده قاضیلک و فصل حکومت
 ایدر نصشاراده پاوبک و سفیوس میز لنده در بعض اعنده حاصکم آنکده به اطلاق
 اولنور هر قل سکون را و کسر قافله فدیده ب محبد آیده در روم بادشا هنوزن بر بادشاه اسمیدر
 بر قولده سلفه مطلق روم بادشا هنوزن عالم مخصوص ایدی صکره بصر اطلاق ایدلیل و لفت
 هن بیوره رومیده هرمه فخر او سکون نوله برجان تو اجتنده بزیر عظیم آیده اصلاح و مدن کیت
 و زمز هروله سکون را و ضم و اولله حیو بات حستندن بر غله در علک دخی دیرل بو غله بی کرجه
 بور حنی الله نفیس ایدر لکن بور حنی نو عنده هو وله تعبیر او لنان غله در زیم دیارل ده بوندیخی او کوزه
 بیدر ز و هور لهرول محربیده هر وی فخر او صکر و او بله هرات شهریه منسوب دیکدر
 باه نسبت ایچوند روز بان هار سیدن که بی دی نو عذر بز لو عنده هر وی اطلاق اولنور نه که دی با جده
 د کراولندی هری کسر رایله هرات شهر بیک نام دیکریده هر بوند بوند نه که دی با جده
 هر بیوه هام نسبتله هرات شهر بنه منسوب و مخصوص معناسته در و رایح و خالص اجهیه دستور
 و فاخته قاری بده اطلاق اولنور باب ثالثهای مضمونه ذکر نهاده در هر بلکله و وهمه بزندن قائم
 معناسته در هرآ تشدید الله فور فو خوف و خشت معناسته در و بله رامق و در خشان اولن
 معناسته در و مهیب آواز ده دیرل بر تیجی جانور آوازی کی هر بیک سکون را و فتح باونون ما کله
 بر قوع عنان در بیهار ایانده آکنلر آر استده بتریه سنده کنکر مل فوزه لفی اولنور و ایچنده براج دانه زه
 بعدای شکلنده دانه زی وارد تاولی سالب شعور در و ز باده می مورث اختلال دماغدر بونانی
 کرچه فراموق الله بیان ایدر لکن تقوه اولنچ غلبده هر لکن سکون را و کاف فارسیه احق و ادران
 و شاشهین معناسته در هر مان سکون رایله اهرین معاشه در که دلیل شر و مصل و مفسد در
 و شیطان علیه اللعنیه اطلaci اولنور هر مز سکون را و ضم بیله شهر شیبدن او لکن کون آیده
 اول کون سفر ایلک و بیک ایواب کپک متین در و برفشه آیده رومه مرقومه و قو عباب اولان اموں
 و مصالحک تشبیه و تقطیعی اکام تعلقدرو مشزی بادزیشک اسمیدر و نام این بمن اسنند باردر
 و ایشنه کونی اسمیدر که مشتری بلدر بنه متعلقدرو هر مز سکون را و ضم بیله هر مز معناسته در
 و بیان اع نقادنده ادر بس پیغمبر علیه السلام اسمیدر و هندا بعض و حکم آیده رجلیس اسکندر
 ایدی و بر قولده بشده بر کسنه در که لا خونه نعمراولنان سازن شکر عیدرو و مصله دیده لکه هر مز
 اوح نفر آدم اسمیدر بی ادر بس بی علی نینا و علیه السلام در نیو شو حکمت و سلطنت جهانی

ذات شیرینه اندونه مجتمع ایندی علوم ریاضیه که حساب و هندسه در کنده بیرونی از این دلایل در
 وریسی هر میں مابین در که شاکر داشت اندونه حکم و رجامع انداد و حکمت زار و خدمی شاکر
 اسلوبی اولند در که فلسفه وقت ایندی طب و کیما اکامنوس بدر هرست هر من معنایه داشت
 هر مرز و عماری و که منسوب در هر میز و زنده سوراخ مقدمه معاشر در و هر بنا معنایه داشت در که
 ذکر اولندی هرین سرین و زنده آواز مهیب معنایه داشت و نجی جانور آوازی کی بدنی بان
 رای مجهز به متصیل هار معنایه در که ایکی باشد بکری سکنی و کلی مخفی در باب اول های مفتوحه
 ذکر نموده در هزار پهار و زنده هر انداد دن بیک عدد اسیدر عرب بد الف دنور و ببل فوئی
 اسیدر عرب بد عند لب دیز و زد لب ای او بوند دن در دنی او بون آبد در حال ادا و هر آرد بز و زد کی
 بندی او بون شد دنی اسی بالد دعات ذکر اولندی هزار اسپی پای فارسیه خر اسان مضایق اند
 تر قلعه آبد در هزار اسپند پای فارسیه سذاب جیل فو عند دن غریب ده خرم عالی و بوناید مولی
 و زکیده قرمی اوز رک دینی نیان در بوز راع فد زود الاری کثیرو و ورق تدو و ومه مائل و دانه بیت
 غلاف مدو و رو ملث الا صلاح غور مقدار قرمی و تحسی سیاه و خردل قدر و رابحه سی تعیل اولور
 ئالث در ایهه ده حار و بایس در هزار آستان شعب کنیه سی اعتبار بله در بادن کایه اولور هزار افسان
 قانه صحر ای اسیدر هزار جشان و هزار کر دنی دیول ترکیده آق اصفه و اورن کلی و بیک فو لاج
 دیدکاری بیان در هزار آستان و زنده مشدود ای ای هزار در و هزار موقعته ده استعمال اولور
 هزار آواه هزار آواز ببل در عرب بد عند لب دنور هزار بضم طبه خراسانه بفتحه آبد در هزار پس
 کسر پای فارسی و فتح بنه دوای بیان آبد در بون خربل الله بان ایدر لکه آق بمن تو عند زد رکیده
 بیان چیقاران اوفی دبر لک هزار تله نیز اعظم اهل نند و هزار توی فرق بایر تیغ اولنان فسنه در که
 طوار اشکن سایه حیفه ای هزار طله دنی دیز عرب بد هر مله دنور هزار جشان هزار افسان
 معنایه در هزار چشمی عرب بد سلطان تعییر اولنان عنده در که انسان کاکیه بالرق سنده ظهور
 ایدر فدق کی بر دکری و فتن شیخ دل ایه طهور ایدر لون فرمدق و اطرافه بکج ایاقتری کی
 طهر زی اولور هزار خانه هزار قی معنایه در هزار آستان و هزار دستان ببل دو عرب بد
 عند لب دنور هزار خانه هزار افسان معنایه در هزار میخ در و بیان خرف سیدر که
 بیک بر تدی عاصی اولور هزار میخ دنی دیز و آسمان دن کایه اولور کو اکب اعتبار بله هن الل خانه
 قصیح در هزا هن کسر هنایه بولغه مویلد الفضلاه فارسی و بته سنده مسطور دشن لشکری
 مو اجهه سند و هنی و ده هشت اطرافه او ردو لعده خسکر لکه چای قنوب بری او ته حر حکمت
 و اصطه ایلری معنایه مشر و حذر و کنی المقاده فتیه الله مر سوده که بجم فند در هزد فتح
 را او سکون دالله قدر دیدکاری جانور آبد در خانه سی ادو و مدل در هزد کند خم کاف فارسیه جند
 بیدست معنایه در که قدر خایه سید راد و بده در هزمان در ماز و زنده هر زمان مخفی در هزو
 و ضو و زنده متعی و دلیل معنایه در هزو ایان مر جان و زنده دل و زبان معنایه در عرب بد، لسان
 دنور هن نه خرینه و زنده و مراد فیدر که امو ال و نقو و وضیع اولسان محل در و خرج و مصرف
 معنایه در و اعده معنایه در که عال و اولاد لکه روز مر سندن همان تکرو بوسن و متصل و منام
 معنایه در باب ایهای مضمونه ذکر نمده در هزار ایزشت و بیشتر و زیون معنایه در زوال الله و ایجنه
 معنایه در و اول کسی به دنور که هر جوزه ایانوب بار بده آبله او بصال نیمرا و لون و سکنی
 ایلز رای فارسی به متصیل هار معنایه در که ایکی باله او وح لغی متشتمل در باب اول های مفتوحه
 ذکر نمده در هر شار افشار و زنده آریق دلشده دنور حکمه آت علت ایلز در فریاد خجه کر کی کیم

و عالیه مز هر فقر و زندگی خوب و مطبوع معاشه در حلات وجست و چاکی و نصر معاشه کلور باب نانهای مضمونه ذکر نموده هر و کن و زندگه هر بر مرقوم معاشه در طقوز بخی پسانین مجهله به متصل هارستند و دو سکه بر باب مفتوحه سکن لغت مشهد رهبره دسته و زندگه جوال شکله بر ظرف در ساز و چیزی اوروب طوان او اوزره کرج و کریم کی نسندل طاشر ل هست بدخواهند معمولی مکر دیگر ذینور و واو نکته طوغری و داست و حق و صحیح معاشه در که اولد بخی همچنان تعبیر اولنور و حقیقت اش باشد اطلاق اولنور و مفروض مفترف معاشه در هست و دان عجیمان و زندگه نام باد شاه آذربیجاندر این اعیره میلان در که باد شاه اول آذربیجان در حکیم قطرانه آنکه مدا حلزنه نفر هسته خسته و زندگه چکردن معاشه در و هاء شخصیت ایله موجود معاشه در که معدوم مقابله در هستی مسی و زندگه واراق معاشه در که موارا اولان نسنه ایله قائم صفتیز عربید وجود مراد فیدر و وار لغت وجود و انانیتی اولان کشیده اطلاق اولنور و اهل تحقیق عنده دان تخته اشاره در که وجود مصلق و هویه القیبی و احادیث ولاعین در آن عمال شاهه جمیع موجودان آنکه فاعله هست فتح سبله بوز و نع معاشه در که آن بیرون دله منعید صود رهی خش و زندگه غایه افستان معاشه در که کنجیلر ایه تعبیر ایله کنی آندر بخه شکله و اوزون صابی اولور آنکه خرم صاور رل و تسبی طوز نده بعضی بخط فدر ساز دن و فامشدن اوروب آنکه خرم نده عله و سر لز بکه اکنید بوز و سکون سبله ده بعنده هست و زندگه هست معاشه در او بخی پسان شن مجده به متصل هارستند در که اوجاید بکری دوت هفت و کانه مشهد در باب اولهای مفتوحه ذکر نده در هش کنیت و دهات معاشه در و بالحق و طین معاشه در هشت باغ هشت بخت که سکن طبعه جنیده هست بستان هشت باغ معاشه در هشت دهان بربات آیده بعضاً عود اغایی و بعض از خسارتی دیم خسارتی ایه کو مجیده هشت کنیت خسرو پر و زه میسر اولان امور غربیه نکه دخی خزان نهایه در که بولندر کنیت عروس کنیت باد اور دکنیت خسروی کنیت افراسیاب کنیت سوخته کنیت خسرا کنیت شاد اور کنیت بار در بجیعی محیه نمود کراولندی هست ما وعی و هست مرعی و هست نظر هست هست روافل ایتمایه دخی اطلاق اولنور فلک البروج فلک زحل فلک مشتری فلک مرطع فلک آفتاب فلک زهره فلک عطا و ده فلک فردز هست و دش بای مجھه و الله مخامس ایام خسمه مسزه ده ندر که آخر سال فارسیانه هست بیکل رضوان هست هست در سکه چنان نهایه در هست فیقل سکون شین و کسر غاو سکون بای تخته ای و ضم فای نایه ایله زرد کنیت ایه اسیده که بیان ها و مجیده بین الاطباء شفاقت لعیا اولنور ز بکه مهر سلیمان و جرخ فلک دخی دیر لتفویت جهاده و تکمیر بیان نهاده تقاضه نافعه در هشتگ ملنک و زندگه مغلس و دی نوامعاشه در هشومند ضمیمه مشهور در هستیوار خریدار و زندگه بونکدی خصیع ضمیمه در باب نانهای دکسورد دکر نده در هشتن سکون شینه فومق و صالحیور ده و صار فیق و صالح در مق معنال بندند و بیو معنال ده لازم اولور هسته و شته و زندگه هشتن دن اسم مفعول در هشیدن شین و زندگه هشتن معاشه در باب نانهای مضمونه ذکر نده در هش هوش مخفیده که عقل خلق در آن ده تعبیر ایه تصیع اولنور و انکله خبر شردن و نفع هنر و دهن فرق اولنور و روح و جان معاشه در و موت و هلاکه معاشه در هشتن بای فارسیه بلبلک و زندگه صب مصلق در که کبوتر بارز آغاز به بعلار ل هست و مشت ایکی و بازیاده شخصیت وی برینسله و سدرمه و توقات ایه جاناچان اوز شهق معاشه در هشو خشم شیخ نموده و او ایه هوش معاشه در که عقل خلق در و قلمه و پلاته

و حصار معنا سند در هشوار و او ایله عاقل و صاحب بصیرت و هنیار معنا سند در هشومند
 صاحب عقل و زر لوزهین معنا سند در هشوار هست و از معنا سند در اون رنجی پیان فیه
 منصل همار سند در که او جیاده بوراون طفو رافت و کایی مشتمل در باپ اول های مهتو خود
 دستگرد هف کار کاه جولا معا نسند در بعثی جولمه ترا کاهی بعضی رشانه جولا هی الله
 تفسیر آتش که جولمه طرا غیر نفع دخی دینور هفت رفت و رنده اعداد دن بدی عدد اسیدر
 علی بدی سعد دینور هفت آیا ادلاک سمعه در هفت احسان سمعه سیاره در که زحل و مشتری
 و مریخ و میس و زهره و عصار دو قرق در هفتاد کشتی ضم کافله حیوان جنسه عارض اولان
 پیش در لومه ضم و علته اشاره در هفتاد و دو شاخ پیش ایکی قوم که عرب و فرس و زرل و افریخ
 و هیو و سازل بدر و پیش ایکی فرآئعا شارت او لورا شهری سمعه و مشهوری عشره در و پیش
 ایکی منه اشاره در سکه فرقه ناجیه لکه ماعدا سیدر هفتاد دو کشتی پیش ایکی منه اشاره در
 هفت آزادها کو اکب سمعه در هفت آیا ادلاک سمعه در هفت اصل بدی طبقه از صدر که
 بدی افتاب دن عباره در هفت اول حادرلو تغیر لدی کمتر طعام در و مائده محیی عليه السلام
 اشاره در که بدی در او بدی انگ و طوز و بالق و سر که و بالو باغ و زر در که سیره معروف در
 هفت آدام اعضاء سمعه در که باش و کوکس و غارن و ایکی ال و ایکی ایا قدر و بعضی رعنه دن باش
 و ایکی ال و ایکی باش که ایکو کوکلری اولان طرفه فولنیق التند بیل کدکلر بنده وارنجیه اولان
 عضود رو عرب بدی نهر لبدن تغیر اولان طبره دخی هفت آدام دینور اول طبره نشزاور لسم جمع
 اعضادن قال روان او لور بوطمر شاه طبری تغیر ابتدکلر بدر که ایج ایچ کی او لبدی اعضایه
 منه بدر و بکه مراق بطنه و بعو قم معدبه شعبه سی واردرو و طبره دخی وارد در که مدن طبری
 تغیر اولنور اطیابه عرب عرق الحیوه دیرل قولده واقع اوح طبرک اور نه سده اولان طبر در
 هست و رنده و که بدی کز از بیرا اولنور جدی طرفه بدی کو کسر در دینه نعش دیرل مرصع
 الشکل او لدی بیچون و اوج چنده بیات انمش دیرل قرق سکر صور روجیه دن دب اکبر صور تسد
 و فلکه رواور که تخت معنا سند او لملله هفت اور لک بدی تخت دهن او لور و بدی فلکدن کایه
 او لور هستور لک دخی نغندر حذف هیزه ایله هفت آیه و هفت آیه کو اکب سمعه
 سیاره در هفت ایوان و هفت بام افلاک سمعه در هفت بام سمعه سیاره در هفت بدر کو اکب
 سمعه و ادلاک سمعه همه ده اطلاق اولنور هفت برادران هفت او رنک معنا سند در که بدی کز تغیر
 او لان بلدرل در هفت برزیا او لکل لکه اوی او لدی بی خرد کو کسر در و اکبر نور صور لک
 کو هسته در هفت برده کوزده او لان بدی بردی به اختاره در معلوم او له که جشم عصب مخوف دن
 مخلوق در عصب مخوف و منسجین دماغ دن کاوب خانه همدمه سکناده او لور لر
 بو عصب که کسانه او لور کری الشکل و سرنا افزی کیدرو و ایکی غشا که عصب مخوف ک
 چوره سند در عصب شکلی او زره کسانه او لور و بوری بله طبقه بالایه کیدرو و کر عصب مخوف
 طبقه سندن و ایکی غشان ایکی طبقه سندن التي طبقه حاصل او لور او حی داخل و او حی خارج در
 شول طبقه داخل که عصبیه لا فدر اکاظنیه فرنده دیرل بو و طبقه در که مسلی و شفاف در و ایکی
 طبیه که داخل و غشاء ر قیقهیه منصل در بو که مشبهه دیرل و ندن خارج او لان طبقه عصب هیست
 او لانه طبقه عنیه دیرل و طبقه نک و سلطند حق جل و علا حضرتی ثقبه خلق المنشد که نور اول
 نه دن کلور مر جمکدن کو جلث فر و جد نسنه سکانه کو رینور بو که انسان العین دیرل نز کند
 کوز بکی تغیر ادراز طبقه داخل دن عصب مخوف در که طبقه مشبهه لا فدر بو که شکیه دیرل
 بوند خارج طبقه به عنکبوتیه دیرل نسخ عکبوته مشابه او لدی بیچون بو عکبوته ده او لان رطوبت

چندی در در طوبت پیضیه فیاتی حاجز در وعصب محو فک اغزی رطوبت زجاجید رزجاج کبی
 برآق و نور آید ر بونک نوری جلدیه کلور جلدیه نسخه سلک و جهی زاله کبی برآق او لد بید روز باده
 لطفه فدر بو طبعه نک لطف افتن نور بصره حجاب او لسوی ایچون درون و برون جانبی پیشی رق خلق
 بیور مشدرو بور طوبت بیاضن پیضه شکله در بور طوبات و طبعات همچو علیم در و غضر و قدر
 و بون لردن صلب اولانی ملتحمه در که طبقة سابعه در منتهی خارج خفده اولان غشاد ندر
 طبقة قرنیه پی احاطه ایلشدرو هفت پرده افلان سبعه ده اطلاق او لنو و مازد اولان بدی پر دمپه طه
 اطلاق او لنور هفت پرده از رق افلان سبعه در هفت برگ هاز ریون در که مدل لکن نوع دین
 قولایه دیدکلری بیان در بدی بیراعی او لغایه بی اسعده نسخه او لندی مرعن اسنستیقا به هفید در هفت برگ
 و هفت بسا و هفت بیان و هفت پوست افلان سبعه دن کلبه در هفت پر عالم فر آندما اغله سبعه
 اشاره در که هندا شریعت در ۱ نافع مدی ۲ ابن کثیر مکی ۳ ابو عرب بصری ۴ ابن عامر شامی ۵
 هاصل کوفی ۶ حمزه کوفی ۷ کسانی کوفی رحمهم الله تعالی هفت بکرا افلان سبعه در کو اکب
 سبعه ده اطلاق او لنو و رکابه آبدیده هفت تنان اصحاب کهف حضرت اند که ۱ پبلخا ۲
 مکلایا ۳ مثیلا ۴ مرتوش ۵ دبرنوش ۶ ماذتوش ۷ امر طوفش که پرواولان چو بالدر و اخبار
 سبعه ده اشارت او لر که رجل الله تعمیر او لان دوات کرامه در مجموعه بولرد ۱ قطب ۲ خون ۳
 اخباره او تاد ۵ ابدال ۶ فقبا ۷ نجاح حضرت ایده رجله رجله رجله ایغیب او جبور للی الی نفر دوات
 شر دفعه در و مجموعه لی مرتبه در او جبوری بمرتبه در و فرقی بمرتبه در که فرقه تعمیر او لنو و بوسی
 بمرتبه در کمیدیلر تعمیر او لنو و بوسی و مرتبه در که بشتر تعمیر او لنو و او بسی بمرتبه در که او چلن تعمیر
 او لنو رجله لک پیشوایی حضرت فطیب الاقطیلدر که موطن نظر الهی و خلد رسول الله
 و مائی طلسم اعظم و روح جسد عالم رهفت حزا آیکون افلان سبعه در هفت جشم پرخ
 و هفت جشم خراس کو اکب سبعه در هفت حوش معادن سبعه در که دمور و روح توپا و قورشون
 والتون و قلای و بافو و کومش در هفت حال دلای او هر زمان و همه حال مقصده در بام سمعه
 اعتباریه هفت بجهه نور هفت پرده عیند که ذکر او لندی هفت حرف ای بدی حر فندر که مانی
 طبیعت در ۱ جیم ۲ زای مجده ۳ کاف ۴ سین ممهله هفاف ۵ نای منهله لای منقوشه حر فلیدر
 هفت حرف آتشی ۱ الف ۲ ها ۳ طای ممهله ۴ بیم ۵ فا ۶ شین مجده ۷ ذال منقوشه در
 هفت حرف استعلام بدی استعلام حرفیدر که عالم ایچوب ده حروف مستعمله تعمیر او لنو رسان جن
 تکمده حکم اعلایه مرتفع او لور مجموعه بولرد ۱ صاد ۲ مناد ۳ طای عابون لر حروف مطیعه دسی
 دیل زیر السان بون لر ده مخرج او زره فیانوب منطبق او لور ۵ خای مجده ۶ غین مجده ۷ قاف در
 هفت حرف خاکی زای طبیعت او لان بدی حرف که بولرد ۱ دال ۲ حاء ممهلهین ۳ لام ۴ عن
 ۵ راء ممهلهین ۶ خا ۷ غین مجنهن هفت حرف هوای ۱ بای موحده ۲ واو ۳ یای نختانی ، نون
 ۵ صاد ممهله ۶ مناد مجده ۷ طای ممهله هفت حکایت اعضاء سبعه نک که هفت اندام تعمیر او لنو
 خواص و احوال الله اشارت در صلایاش موجب فوام بدن وال خادم بدن اولق کبی و بدی حکایت ده
 اشاره در که حضور پیر امباهده فرز نقل ایلدیلر شیخ اظایی من حوم خسنه سنده ذکر ایده هفت
 خلوات سمعه میان در هفت خراس افلان سبعه در هفت خروار کوس بودنی هم اولان سمعه در
 هفت خیزنه بدی عضو ماطبیدر که بون لرد و امده ۲ جنکر ۳ آقی جنکر ۴ بورنک ۵ اود ۶ طلاق
 ۷ بوکر لک و افلان سبعه ده اشارت او لور هفت حضر اسحاوات سمعه در هفت خط جام جنبیده
 او لان بدی خط در جهیز که بون لرد ۱ خط بجور ۲ خط بنداد ۳ خط بصره ۴ خط از زق ۵
 خط اشک ۶ خط کاسه کر ۷ خط فرو دینه در مو قلعه ده مجموعی بیان او لندی و بدی اقیبدن دسی

کایه او لور هفت خلیفه بیدی عضو ماهنی بر کماده ؛ فو امیدن او لقده خلیفه زر و سر بر قتو خدر
 بو نلر در احمده ؟ جکر ۲ آن جکر ۱ بورک ۵ او د ۶ طلاق ۷ بو کر لند ره ری موج
 تغیس جسد در واشبو اشبا مسجدیده اشارت او لور که بو لمور ۸ روح جیوانی که می چادر آن دن
 فم الطیب الیه نعیر او لور نفس جیوانی که فی دانها رجو هر در منبع فلبدرو فلبد، عمل ابلد کده اکا
 روح جیوانی دبرل و دماغه عمل ابلد کده روح نفسی دبرل و جکر ده عمل ابلد کده روح طبیعی دبرل
 دلوار و اوح رخواه طبیعه که خوندن ظهور ایلوب شرایین او زره سریان ایدر ۹ عمل در که دماغه
 نور زندانی و قوت افسان بدر رفاح فسحی وارد عقل هبلاق که ادر الز معقوله است مداد محض در
 بظواهده او لابن عقل بود روح عمل بالذکه که مدار تکلیفه در و حفل بالفعل که نظریاتی ضروریان
 ملکه است باط در و عقل مستفاد که ادر الک ایلد بکی جمله نظریات عتدنه حاضر و منحصر پسر اولق
 ملکه بیدر و بش حواس ظاهره در کم ۱۰ ناصره در بوسکله بصران ادر الشا اولور ۱۱ سامعه در
 بونکه اصوات ادر الشا اولور نقطیده اطبیفیدر ۱۲ داشهد رو بوقته طعمه کیفیاتی ادر الشا اولور
 چرمی حلومی ماحبیدر ۱۳ شامده در بونکله ریحه خوشبند و ناخوشبند را در لانا اولور ۱۴ امسعد
 بونکله کرم و سردوزه و درست بیانور و هفت خلیفه اعضاه سعده بده اشارت او نور که هفت
 اندام مار سند و دکراوندی و اطوار سعده دن دمی کایه در ۱۵ قلب متصلاند در ۱۶ صدر در که
 کوکس در قلب سریری در نهایت قلب جز بیمه ضیولنه مائلد راعا ه طحال ایچون زیر اطمحل
 خزانه سود او لمصله باردد و قلب معدن حرارت و منع روح او لمصله سحر ارائه اکامد اداد ایدر ۱۷
 بورک در که عربیده قلب بینور منع روح عجوان بدر دانده مرعنده فوی و صلب در شکل صنوی
 او زرم در باش طرف اسفله وارنجو، انجه زلک بجانب بساری غلیظ بجهد را نوع ایاق وارد رکه با به
 و ماسکه و هسانجه و دافعه نکه آتلر بدر و قلب عضروفی خاکه عضروی غلور ز صلید و ۱۸ خشنه
 قلب رکه زلکه ز سیدر بوعناء از عضو غناسدن مصلید را را قلب ر عضو شریقدر که مخفی
 لازم در و قلب دن آبرو جمد ر و قلب برآفت توجه ایدرسه غایه کلوب قلب اول آن دن محفوظه اوله
 جهه اتفاب در که سوید انیرا او لور بورک ما و لان سپاه نقطه کی قاند محکل بصیر تدریجی قلب
 ادر اکی محکل که قلب کوزی نعیر ایدر ل ۱۹ شوق که قلب طرف عائمه هبودر لدی الملاقا ساکن
 و مطیش اولور ۲۰ سردر که قلب اهله مودعه در محکل معرفت رتا بیدر لا سر ز السردر که
 هانفر دیه الحق عند العبد ر و سجده کا او لان بدی عضو ظاهری به ده اشارت او لور چمه کف
 دست یعنی ایکی ای آیه لری و ایکی دیز فنا غی و ایاق باش بر مغلوب در و سعده مخصوصه دیکه به ده اشارت
 او لور بیکه بولر در ۲۱ غصه بط ؟ غرم ۲۲ سرموش ۲۳ کلاب ۲۴ ذوزنوبه ۲۵ طیانی لا کبد رواشبو
 من احس سعده اهل فن هنر لیده اعتبار بالند و ثوابی الفعوم نعیر ایدر ل بهر شبانه ز حرکت
 مضر مری اینجع بکرمی دست نایه به بالغه و سر کلی منسابه و مکو سدز و مواعید قوت فلکیه
 بو نلر لله آسنه هادا اولور و نائر لتر جهته بسابت اسالاری وارد رخصو مه فارنت قرده جمله
 محشور اند ۲۶ عدد ایدر ل هفخوان ایکی عقبه اه طلاق او لغشدر بیهی ۲۷ کاوس هازندرانه
 بمحروس ایکی رسم داستان تحملیص ایچون عزیزی خللانه بدی فونانده جاد و دلی و بی آن
 هر در لوعسکری ایانا او کی آلو ب سدر اه عزیزت و اه سنه بالجمله اقدام و غیرت ایلوب رستم
 دمی تیوشها بو نلر لله خدک و فی بروان لخی اوره رفی احذاصل اول بدی فونانی فضم و مازندرانه وصول
 و کیکاوی خلاص ایلدی شهنا مسده درستک و مشهور همراهان لخی لو درو اکاه عضویان بخمر دمی
 دیز لایکه عقبه بلخدن رو بینه در شهر هدا اولان بدی معز لدر اصلی بود رکه کشتا سب اصخره
 آن که در نالدوب زندخوان لفه مسئول ایکن پادشاه نوران ز میں ارجاست اطراف خراسان

مثال اول دیگن عنیت یلوچ گلستان اطغیار الله بالخده کلوب لهر اسپی قتل ایلدی و کشتن اسپ هر زارین
 است رایدوب روینه دنده جنس باطنی اسقندیار همیشہ ملین خلاص ایچل بخون بالخده کلود کده
 جنکده اسپ ایلسپی کر کار نورانیدن سوال ایلدینکه بالخدن روینه درند کلوز مسافه در اوح
 بول وارد و دیو جواب ایندی بری ایکی آبلق ولدو و بری اوچ آبلقدرو بری بدی مرحله در احبابیک
 هر مرحله سنده بر تخدور و راورد که سلولک و عمور خارج معدور در بری فور دوری ارسلان و بری
 ازدها و بری جا و وری سبیر غوری برینه فدر فار در وری اوئر فرستن قوس مالدر که آنده امهلا
 صوبو لغز اسقندیار بول طربی اختیار ایدوب و بوا فنلری از الله وا هللاک ایدرل ناجر فیافتنه اولن
 شهر بدی کوند واردی وار حاسب شاهی قتل و همیشہ ملین خلاص ایلدی عقبه تایبه هفتوان
 قسمیه سنت و جهی بودر که کرک دستم و کرک اسقندیار کراولان بدی مر احکم هر رنده خوان
 هشت باب باده خوشکوار نوش ایدرل ایدی هفت دادران هفت بادران در که بدیکر لصر
 اولان کو اکب سعده در داد و حاو و امان هر افتند و بادل مقنase در هفت داه شاشور اطماع پدر که
 معروف فدر بدی نوع جبه دن تریب اولور هفت دختر خضر او هفت در و هفت در و بعد
 سیاره در هفت در هفت در که ظائف ناسازند کلری بدی دلنو در و کوندر بدی
 اعضا ز بند بولنار الله آر ایش و بول خنا سرمه و سمه اسپید ایج زرل که التونور فید و فریله
 ظالیه در واعضا، سمعه نسانده اولان بدی خواصیه لشاران در که دکراولندی و کو اکب سجه به
 دخی المارت اولنور افلات سند ده هر کوز و بدی اقطیه عامل ولدقی اعتبار الله زیرا هر اقطیم ورن
 متعلق در واراضی سبعده که هر بری بر اقطیله محمد و ده رفع و تحد بدارد افلیدن کایه اولور
 و بدی هربای عظیم ده وافع بدی شهر کیبردن دخی کایه ایدرل در بایی هر زبوره هفت محیط
 ماده سنده بیان اولنور مثلا در بایی پچند، باکن شهر بی و در بایی رومد، قسطنطیله کنی و ضرب
 مخاذات چهیله فرق طقوز عده، دلخی هفت در هفت دینور ز برآزمد اولور هفت دکان بدی
 افلیدن کایه در هفت دور کو اکب سعده به منطبق بدی دفود و هر دور بیک سند مد تدر کام اولدقدنه
 کو اکب دیکر که دور بیه، متقل اولور بانده سی ز خدن احتیار او لخت در دور آدم کام متعلق در
 اتفاق باندک در که آدم وز حل همچما بدر بس بو تریب اوزر، مالادور فر در که دور محمد بدر و بعضا
 عندند هر دور بدی بیک سند متد در بمحوعی فرق طفو زیک سه ایدر خنا مند، فیامت قائم اولور
 هفت ده بمحاسن ناسازند کلری بندی در لودور کوندر بعد، مطلق زنمش و دور نمش موقدنه
 استعمال اولندی و کسر دالهیدی فلکدن و بدی افلیدن کایه اولور هفت راه طبقات سع عندر که
 هفت پرده ده دکراولندی هفت رخسان کو اکب سمعه، ده هفت رصد و هفت رقصه اد کن افلیم
 سند ده دن کایه در هفت رنگ الوان سمعه دل که هر بری بر کو کد متعلق در ۱ سیاه ز خل بلدر زینه
 متعلق ده ۲ غیرانی که بور تغیر اوئر ز مشزی یه متعلق در ۳ فرمی و فریل هر بخنه ۴ صاری
 آفتابه ۵ آق زهره ۶ کوک و مانی عطاره ۷ جنکاری هر متعلق در و هنده ستانه مرچک آبدن
 بدی هر رل اوندن مر کندر و مطلق مطقش نسله به ده اطلاق اولنور و زانک بدی در لودور کو لورنده
 دینور هر هفت کی هفت زرد، فخر زین در که هر بدی عبیر مضاعف دینور هفت زین بدی
 افلیم در هفت سقف بدی معاذر هفت سلام فران کرید سلام الله مصدر بدی آیت شریعه در
 ۱ سلام فولامن رب رحم ۲ سلام علی نوع ف العالمین ۳ سلام علی ابراهیم ۴ حلام علی موسی
 و هرون ۵ سلام علی الباين ۶ سلام علیکم طبیم فاد خلوها خالدین ۷ سلام هی حق مطلع المعنی
 هفت سلطان سده هیماره در و بدی نفر سلطان ذ بشانه اشا رند رحیمه بونلر در ۱ سلطان
 هر اسان که اهل علی رضی الله تعالی عنده حضرتی در ۲ سلطان ابراهیم ادهم ۳ سلطان بازینه

بسطاعی ۴ سلطان ابو سعید ابو الحیر ۵ سلطان محمود غازی ۶ سلطان سعید ۷ سلطان
 سعید بن سامانی و حکم الله تعالیٰ هفت شاهزاده اد کن بدی افچیدن کابه در هفت شمع کواکب
 سعید در هفت شهر طلس غرود بدی طلس مادر که غرود ندای ابدی هر بین بر شکل او زرمه وضع
 ابتدی ۱ طلس آب ۲ طلس حوض ۳ طلس طبل و آینه ۴ طلس بست ۵ منادی در مناره
 ۶ طلس رزوی آب رقان ۷ طلس درخت سایه کسری و قولده غرود کاوس شاهد طلس
 مرکوم لری حکم اسی وضع ایلدیلز بعض لری مفر سلطنتی اهدادن محافظه ایچون وضع ابتدی
 طلبت و منادی کپی و دشمن کلوب شهر کرد که برج حصان و اوزره طبل کند بلکن آوازه
 بیشیوب و بیشند ابتدی و بعض لری مال حفظی ایچون و بعض لری انجویه دهر اولق ایچون مذ
 ایلدیلز هفت طارم افلات سعید در هفت طبق طبقات سع آسمان و زمین در هفت طفل جان شکن
 سعه سیاره در هفت علیخان و هفت فرش بدی افچیدن کابه در هفت فرشته ایام هفتنه علی القرب
 ایام اسوعه ملک منعلی اولدینی خلا تکه کرام حضر ابتدی که بوندرد ۱ اوریا نیل ۲ جسد بایل
 ۳ سهیل ۴ زهایل ۵ عنایل ۶ جبرا نیل ۷ عزرا نیل علیه السلام هفت فصل فلوب
 بدی افعال قلوب در حکم هر بری فعل قلی در ۸ علت ۹ حسبت ۱۰ خطنت ۱۱ خلت ۱۲ وجودت
 ۱۳ رأیت مرادر ۱۴ توست بصیرت در ۱۵ رعیت فعل بریدر هفت غلبه خبر بعضی خبر فلمه ملک مشتل
 بولادینی حضون سعه در مدینه نوره ملک شرق میانه واقع و معمور در و حضون نصر فوجه
 بولوزر ۱۶ کتبیه ۱۷ ناعم ۱۸ شق ۱۹ فوض ۲۰ ناطران ۲۱ وطیع ۲۲ سلام هفت فلمه میسا
 افلات سعه در هفت قلم بدی نوع باز بدر حکم که ارقام سعه نصیر اول نور بوندرد ۲۳ نک ۲۴ مخفق
 ۲۵ توفیع ۲۶ ریحانی ۲۷ رفاقت ۲۸ نسخ ۲۹ تعیین در انکن حالا و نابکی به باع او لشتر هفتگ
 چشمک و زندگ اهل فرس فرآن مجید دن ربع واحد اطلاق ایلدیلز هفتگار بخبار و زندگی در لو
 ایلک لیله نسیح او لخس بارجه و شرب و بقطان و پرده و دو سعه مقوله سه اطلاق او نور هشتگاه
 افلات سعه در هفت کلی و هفت کرم من کافه افلات سعه در و کسر کافه اسی و را باید بنه افلات
 سعه دن و اقالیم سعه دن کابه او اور هفت کند افلات سعه در و بهرام کورد بنا ایلدی بکی بدی قبیل
 سرای دلکشا سیدر هفت منظر دیگله مشهور در هفت کجینه معادن سعه در که التون کو من
 قلای قورشون دمور با فر بر صح در هفت جوش بوند سعه در زیر آنلری باردو ب و جلد سیندن
 برخاسته لی نسنه پیارل هفت کبسودار بدی نفر قولده بیکدی صاصلی اعتبار باده و سعه سیاره به
 اطلاق او نور خطوط دشنه اعیانی اعتبار بله و افلات سعه دن کابه او لور حادثات مرسله لری مناسبیه
 هفت بیتر افلات سعه در کو اکب سعه بدی اشتاللری حیندیه هفت بحراب قلک سعه سیاره در
 اهل بخوبی مطیع نظری اولق اعتبار بله هفت محیط افلات سعه در و بیدی دکن ما شان در که
 بوندرد ۱ چین دکنی که بحر محیط شر قدر لاین لسانه سنبس او قیانوس دیور او قیانوس بخ
 محیط معادن در آن بخ مغرب که افریقا هری سیندن اسپانیا نک رو قایه برونه وار بخجه که لاینلز
 او قیانوس الائکوس دیزل ۲ بخ روم که سبکه بونارندن شام سواحله وار بخجه مند اولوب او روا
 و افریقا اراسه کرد بکی ایچون ایچ دکن دیزل حلا آق دکن قصیر ایندکلر بیدر ۳ بخ بخطس بعض لری بون
 آلامان دکنی ایله ۴ آن ایلدیلز بخ راجه ایبا کابلو نده بخر در لک باز لودر بعض لر فرد ۵ کردر دید بدل
 ۶ بخ طبیعه که بخ قلزم در حلا سویس نصیر اول نور ۷ بخ رجرجان که بخ خزر در ۸ بخ بخ خوارزم
 بعض لر بخ فارس دید بدل که بصره کور فزی الله هر میتوغاري ما بینید هفت مرد اصحاب که هف
 احضر ایدر و اخبار احضر انده اشمارند ر هفت شان ماده مسند بیان لولندی هفت مردان
 هفت مرد معاشر در هفت شعله سعه سیاره در هفت کشور بخشی افطم که هند شان

اقليپير هشت متميل خفند الله هفت هر زل افلات سبعه دن کايمه در هفت هر هر زين کواكب
 سعد در هفت مبوه يدي در او سبود رکبونادر را کشمش که قوش او زي دينکلر در
 چکر دکسر سياه خرد او ز هر آنکور طائفي ~~ستك~~ محال بود باره چاوش او زي دينکلری
 في نظر او زمک اصلی العهد علی النافل ملتفه کوره کاري کي عجم ولا پنهانه اصل طایفه
 کشم و نوع العطف او زم واره را سکور طائفي وبالکر طائفي دخ هر ز ^۳ فوري المجر ^۴ فوي
 قبی ^۵ کاعلاع هوشای او لور ^۶ شغنا المواقی ^۷ خرما ^۸ آلوی بخارا که معروف از کندر
 هر یزده ^۹ جاص دینور هفت زاده فلک ^{۱۰} سیاره در هفت نفع بدي اقليپير هفت نفعه
 کواكب سبده در و مطلق زورو آرايشه اطلاق او لور اصله طائفي ^{۱۱} سازند کلري بدي در لو
 دور کونه دینور ايدی که هر هفت ماده مسند بيت الولندی هفت توپی چرخ سمه سیاره در
 هفت بزم خانه افلات سبده در نیم عاید دن مراد حکمر ^{۱۲} ز مسند و هفت والا خضر اصع
 میاواندر همنواد بو شخصی ~~علیدو~~ ^{۱۳} که بدي نفرا و غلی وار بادی واد او غل معنase در
 هفت وجوه صرف اقسام سبده صرفید در ~~رض~~ ^{۱۴} کمجم ^{۱۵} مثال ^{۱۶} مضاعف ^{۱۷}
 لغیف ^{۱۸} ناقص ^{۱۹} ناقص ^{۲۰} اجوف هفتوریک هفت او رنک هنفید در ~~رض~~ ^{۲۱} بدي تخت
 معنase در هر یده بیانات النعش و توکده بدي تبر او لمان بدي بلذه دینور کمدب احکم
 صنوایت در هفت و شش سمه سیاره ^{۲۲} به که ز محل مشتری و مدنی محظی و ز هرم و عطار و فر در
 جهان نشید ^{۲۳} او سنت آلت صاغ صنول او لیث آرد بجهه شنیدر کايمه او لور هفت و نه
 هر هفت در ^{۲۴} که نوشه مخصوص بديه و ز کون و طغوز آواهان لغدر ماده شده بسان
 او لندی هفت و هشت خصمانه کلمساندن ^{۲۵} کايمه در و کوبک او ره مسندن حکله او لور
 هفت هیل افلات سعد دن واقالم سبده دن کايمه او لور و هبا کل و جاهلی ^{۲۶} جمله مسند اطلاق او لور
 هفوش مهوش زنده نوع طصلم اعیدر بر تحدن طیخ ^{۲۷} ولنور صورق بود رکه مقدار و نیج
 هنفصولی بر بیان بجهه بطبیوب و ز یعنی دلیل طرف اینه ماز فیدوب و اول طرف ک آهنی کر کی کی
 قیاده ده صنکر ^{۲۸} عاد تاصوف و نیش برجولمه او زره تکمیله او نور دوب آنندن آتش باغار لحنی
 باول بر نیج صویک هنارند حاصل او لان ^{۲۹} هزار تله طیخ او لور هندر فه فخر بله هر هفت
 معنase در که د حکمر او لندی هنفه هنفه هنفه و زنده کوبک او ره مسندن حکایت در باب زانی
 های مکسور مده ^{۳۰} در هفت چفت و زنده باش نسنه ک و ری بکر رفورد و مسند دینور که
 آلافوری تغیر او لور مات ثالث های مضمومه ده ^{۳۱} هنکر که در هفت منت و زنده مسو و اعمال
 عشر و بات ایچلور کن ایچری آنان صنولی و نو ده مدن حکله در جفتای زکلری ^{۳۲} فرت تغیر ایدل
 اوون ایکنی بیان کاوهه مهصل هار سند در که او جایده سکر لغی مستقل در باب او ز های مفتوحة
 دکر نده در هنکوی هنکون کاوهه سر کننه و خیان و دنک و دینک ^{۳۳} فاسنه در وضم کاوهه ماده
 آنکوره دینور و ز ده هننند در ^{۳۴} که ری او نه کبدوب که مکدر ایاق او لدهه سی تغیر او لور باب زانی
 های مکسوره ده کر نده در هنک ^{۳۵} فخ کاوهه ایچفرق و فوایق معنase در و محنه طرز نده بر طرف
 استهیز که زم دیار زده دخی شایدر ما هر تغیر او لور مات مالش های مضمومه ده کر نده در هنک
 بقیه دیننده ایچفرق و فوایق معنase در که مهد، مسادی او لد بیو شیندن قاجندندن نانی
 هنقیعن او لسیله موذی ب دفع ایچون متباط او لسندن هر مک بر حاندر پس اجز آه معده نک
 ایقیاض و ایساط جهیله هر کات مختلفه سندن هیمارت او لور هنکری مفری و زنده دینه
 معنase در که بخیز صویله حاصل او لان آکندر هنک نفک و زنده هنک چه معنase در
 هنک غنی کاوهه مشار تغیر او لسان بات استهیز عویضه بات از عدد بتو رکن مشار لغیره اکول

تو پیدر که منعمن و نهان برزد بزر همه کاف مشدد الله انعمرق و فوای معنای در هکم انتخیم
 هارله خنجر و ده منعند او لان صوندن حکله در او ن او چنچی بسان لامه منصل هار سند در که
 او جاینه او نوز الله لغت و کاتی مشتمل در باب اول های مفتوحه دکر نه در هلا کله حث و نخر یعنی
 و نبیه در ترکیده ها ایله آدا او نور و موقع طعن و تعریضه تکرار استعمال او نور هلاشم شین
 همچه الله داده و زنده داشت و بد و فسحه وز بون نسته به دینور هلاوش خسال لوش و زنده
 و مواد فیدر که نه عاو غافله و بجهلی معنای در هلاهل حاجیل و زنده فنا و دفعه النائز هر
 دینور که قطعاً ترا باق و تدبیر مقاوم او لز هلاهلا طباطبا و زنده فولای و سهل معنای در همانکه
 تای مشاهله افلان و زنده فار و رف معنای در تابیل نو نه ده لغت در هش عرض و زنده منع
 مردار خوار در که کر مکس قوشیدر لوری فرشی الله ده شرح ابد ره لفیفا تائیقاً و زنده
 سر باند ها اسم هندیایی بخدر که معاينده آجی او لور فار سیده نلخی و ترکیده آجی ماریل دیر و رفی
 انجه و جه کی کول و خرد و ایور بین الاطا هندیا بغل نهیرا او نور اسنایه معبد در هنک فلن
 و زنده بعمرق و فوای معنای در هیاوت فتح لامه الموت و زنده اسم حلیودر که لامه ده و ظاع
 پازیمی دیدکلری نهانک کو سکیدر لامه ده کوی دیگله متعارف در هنک نهانک و زنده
 فار و رف معنای در به عضلر ترف الله نفسی ایله که فرا فر و ترکیده فره کش دیدکلری
 بو غورت قرو میدر هنندور فتح لامه ریس نوعندن بریان تدر رای مهمه الله سفهور و زنده دخی
 لغت در هنند فتح لا و نون و سکون بون نهانله ایش کو جسران بوش آواره که به دینور
 هلور و نزای مجهه الله بقولون و زنده او طه کله زنده و نصو ببر و ازه زنده او لان کونا کون
 اسلی و خطای و چشمچشم فرنکی نقوش بدینه دینور هلهم خلخان و زنده او ن ایکی
 پروز ن معنای در هلهم کسره الله هلاهل بخفیدر که زهر فانلدر هلهم بون بای مختانله
 عنبر کون و زنده آج و های دیدکلری میو اس بیدر عربیده زعورد بسور هله به رونهور زنده
 شاهزه نهیرا ولنات بات معروف در که آندن حبل دوز رل شاهزه حقی مهرو فدر بکیت و او بوز
 عتلر بنه افاده هایخو جمهله بپر و زنده زندو باره افتنده اسم آلو جهد در ده کوکم رکیدر بونک
 بو نوعنده طیور زارکی دیر لصاری و کسی او نور هلبش کش بش و زنده هاش معنای در که
 ذکر اولندی هلین بای محهم والله شریک و زنده زندو باره افتنده زرد الو اس بیدر هلبو مدیا به
 سله و سبت دیدکلری معروف ضر فدر حمه فدن او روب بجهه اوزم و سائر میو مقوله می فوری
 سکون لامه بدخو و زنده دخی لغت در هلیون افیون و زنده مار جو به در حکی فوش فو نهار
 دیدکلری نهاندر بعض دیاره تکی فوری و بعض عوام مار جو به محترف مار الجوه دیر باب باقی
 های مکسوره دکر نه در هل هلیدن دن فعل امر در هلیدن فو می و وضع معنای در و هیل
 معنای در که قائله صغير در هلال معنای در رهی دامدر هلاله نظران هر جمrud لیزان در
 هله فتح لامه الله هلیدن دن فعل مستقبل در فور و وضع ایدر معنای در هنک فتح لامه هله
 معنای در که دکر اولندی هلیدن نشین و زنده فو می و صالحیور که معنای در هلیو غربیو
 و زنده سبت دیدکلری طرفه دینور هلیوی بای محهم والله سکر دکان بازی معنای در که
 چو جعل رش ج ز او بوند ربع ضلر کر دو باری الله نفسی ایله دکر کان بازی معنای در
 چدول کبی بر آثار صویه و حنخرا فلی دولا او بدر و ب صوایله دو نه که صفا باب او او رل باب ماله
 های مضمونه دکر نه در رهی فوجا و آغوش معنای در هنک فتح لامه او ل کون باره سه
 دینور که ترازو و کفسی کبی محسن ای اجنل ماشه آصوب و ایچنده طاش قیوب حصار ایجر آثار
 هله هم لامه اسم حضص در که خولان نهیرا ولان دار و در مکی وهندي او لود افضل مکی

نویسنده که مغلان عصاره سید و شرایزی نوعی دستی وارد که این اوزمی بیرانی عصاره سندن
دوز دل شرایز خلق احکام کلند بر زوهندی نوعی فلز هرج عصاره سید و فلز هرج
بلان و صدیقی بذکلری نبات کیریدر که لوف الحبیه بدکلریدر و لام ناق بدل کافله د، لغتدر هلو
کلور زنده شفتالوی اردی اسیدر که تویس ز آبدار و بغايت نزید او لور حال او دبارلر د. جل
شفتا او تعبرا بند کلریدر و جوچفلر اسدن قور دفلری صالح خفده د، دیزل هلوچین جنم فارسله
هلو ابه معنای اخورد هر ادفند اون در دنچی پان میمه متصل هار میمه در که ایکی زاده اجهل
سکن نفت و کاف مشتملدر باب اول های مفتوحد کر نده در هم دیکرو، بکحا و بکدیکرو همه
معنای بند در دیکر کلام هرسیده غیر و آخر مفاسنه در و کا، حرف عطف او او ربو معناده تر کده
دستی مستعملدر مثلاهم اسر هم فروقار دیه جلت بر ده هم جوید هم ترسد بر لر و مشارکت و مو افقت
و معبت محسنه در که تر حکم کده آندن پیله ایله تعبیر او لور مثلا بونه شریک و موافق اولانه هبراه
ور بصدیقه باش قوبان ایکی ارقداشه هرسد بر لر و جمیت محسنه کلور مثلا طاعیش نسنه
جمع اما که هر اهم کر دن دنور و بلان اخیر و زانی مو قنده استعمال او لور هماندم کی او ساعت
و ساعته دیکدر و همه لغای که مجموع و جمع مفاسنه در جمعت و مفسارتی مفید هم الها،
نقیه دن من کبد رو هم لغای که محسنه کلور عرب پده ایضاور کیده ده و دستی الله ادا او لور
وعرب پده تشدید الله بالا موجب عارض او لان صبندی و غصه مفاسندر هماد چاد و زنده
جهله و جمع و کل محسنه در همادی چادی وزنده بای نسبتله کلی محسنه در که جزئی مقابله دو
هماد بان شرایسان وزنده جمع همادی در کلیات محسنه در که جزئیات مقابلید رکل لفظی
هر بیده مجموع معنی استبدرو اصطلاح ده اجزا مخصوصه دن مرکب جمله به اطلاق او لور همار
بهار و زنده انداز و مقدار محسنه در و حساب و تعداد محسنه در هماد نصار او زنده دام
و هپشه محسنه در و زان هندیده مار احسنه در که ضمیر متکلم مع الغرایله ادا مفعول او لان رادن
مر کبد رزه و زی مصالبند در هماره شرایه و زنده انداز و مقدار و حساب و شماره محسنه دو
و همواره مخفی او لور همینه و علی الدوام محسنه هماد شمال و زنده نظر و فرن و هناء
محسندر و اور ترق و شریک محسنه در همانا مانع محسنه در که همان دن ما خود در مقام طن
و تخصیمه بکر محسنه در که عرب پده فعل مستقبل الله بشهد بیور لکن همان ایله همان ایکه قرفلری
بود که همان انکه حقیقته قریب در بعینه قو مسد و اولور و بعض لری کوه فرق ایدر که همان ایله همان ایکه و بینا
و تخفیف ایله در تر کیده همان او در و عرب پده هوهود بیور و ماما کوپا که و صنور سین که مو قنده در
تر کیده او بجهه و عرب پده کله هوا بلهاد او لور و شم و تغیر محسنه در همانند هم مانند تخفیف ایدر
هنا به محسنه در که مشارکت بین الاشین در بیزی و بینه بکر رزه دیکدر هم او از بی و بند مسد
موافق و مقارن محسنه در و مطلق موافق و همسخت و رفیقد ن کایه او لور هما و سراسر
وزنده دولات شام و عن اسیدرو خواجه تاش محسنه در که بر افندینه ایکی و باز باده قو للری
بری بینه ذجته خواجه تاش تعبیر او لور ناش اداء شرکندر مثلا ایکی کسیده و بلوکه دن اوله
خیل اش دیزل و کامیجه ده قلب ایدوب مثلا باد اش دیزل هما و ران ناواران وزنده هما و اوران
تخفیف ایدر که ولایت شام اسیدرو عند البعض ولایتین اسیدرو بیرادشاه اسیدرو هما ورد فیازرد
وزنده جسکده عدل و همای اولان کسنه در که عرب پده قرن و کفو دینور هما ون فلاخن و زنده
اولان زمینه بوطاع آبد در هما و ز بلاخن و زنده هما ورد محسنه در که د کراولندی همای
بیخای وزنده جوچفلر دلاب او بونیدر که بر انججه حدolle بر کوچک دلاب او بدر و بجا بجا
چنقر اطی و لفده مصود و ندر دیکد صفا باب او لور هما زای ایاز وزنده شریک و اور ترق محسنه در

هیبر قنبر و زنده رفیق و موافق معناسته در و فرین و نظری معناسته در و بار و مساوی معناسته در و کوکس کوکس او نور یعنی مقابله و مواجهه معناسته در هم ایله بودن مرکب او لور بر کوکس
معناسته در همبوی با موحده ایله همگوی و همداد تو همروش و هم اسلوب معناسته در
و صحایح عصر نده برخاون اسیدر همیا نای مثا ایله هراز و همچنین وعد و فرین و نظری در
همیاز راه ابلغیار ده و بربی ناخت و ناراج و چالد رفیق و شریک و بافاده اش او لان کشنه در
همیاز و بطار بده موافن و مساوی معناسته در همیک بولد اش و رفیق در لک سکر لک و بیک
معناسته تکیدن دن اسم مصدر در همیک را بر ایشی دینکدر همچا جمهله ملامت و اذام معناسته در
عجی و زنده زر کیده باوسی نعیر او لان سپکه دینور کوچک حکر که هیئت ده او لور او تلق
بور زنده او لوپ او تلیان قیونه و کجی به اسپلا ایدر همچنانه مسح آفتادر سماهه را بعد ما ولدینی
اعتبار ایله همگوی و اومعدوله ایله همچند و زنده همچند او زنده همچند بدر خواجه ناش معناسته در که
برا فردین ایکی و باز باده قولیدر و نظریه مقابله معناسته در یعنی مقابله و مواجهه ده حق و سلطه
کلان راست مو ضعدر ملا او و وحضیه نفعه ایلی کی و نقیض و ضعده معناسته در همدستان
منادم و مصاحب در و موافق و متابع معناسته در و راضی و شاکر و قانع معناسته در همدستانی عرض
آشیانی و زنده رعایادن آسان ستوی عشر و خراج و عوار مصدر که مال الرضا نعیر او لور
نوشروانی مقدم رعایا به قوت لا بیت قدرین آیقویوب ماعداسنی المرندن آلور زایدی نوشروان
صاحب نصفت اول غله بوفانوی وضع ابلدی همdest کم بست و زنده شریک و رفیق و منافق و منخد
معناسته در و همینی و جلس و همقدرت و همتوحه که معنالینه در همدستان همdest
جمیدر همدستان معناسته ده کلور و دست بدست و دیابد معناسته در همدم مرهم و زنده شراب
قدحنه دینور و او ایکی نفر طالعه دینور که صولوف ده بر ایله هراز فرهاد
ورنده سخا و شخا عنده معادل کمیته دینور را ده مخوا و شجاعت معنالینه در هراز محروم
اسر ار در که سرداش نعیر او لور هراز فنه فایله نو خواسته و زنده مفهوم و مآل
معناسته در هرس که رکس و زنده ایمود رهم و دینار معناسته در هر فشده
بس یاشنده آله دینور که آلت کمال هنکامیده دینور که مال الرضا نعیر او لور
فارح دیر فابرینه و او الده افتدر هراز هسن و هصال معناسته در که یاشدان نعیر او لور
وزادوز و ادد رفیق و مثارک معناسته در و دیر که برولد نولد ایلد کده و بجنی دنی متولد او لوپ
دانه کامه راه و همینی او لور اول جنی به دخی هراز اطلاق او لور همزه مسغار آکری آکره
اطلاق او لور که الف مسما طوغزی آکره دینور همسایه مسح آفتادر سماهه را بعد ده
اولدینی معاشه همسفران جا هل رو هوجسد انسانید رانیک طلوم و جهول اولدینی
حسیله همسن بطار بده عدل و موافن معناسته در همسراز کس و سنه توجه معناسته در که
بر لغی آخر لتصویر لسانی دیکر لسانه باندن عبارت در همسکم تو اماندر که برضندن پنهان طوغان
مه صو هندر ایکبر نعیر او لور همعان آن باشی و ایک که من اد رفیق و همراه و همسدر همقدم
ایقادا شدر همکان کاف فارسیه سرطان و زنده جلسی و مجموعی معناسته در هیکر لکر
وزنده جوله و نساج معناسته در همکان کاف فارسیه هیعتان و زنده جماعت
معناسته در و جمیع ناس و جله سی معناسته در و همچنان و همکاران و همچشمیان و همه و مجموع
معنالینه در همکوشه کاف فارسیه همچنان معناسته در و فو مشو و همایه معناسته در همیان
بد بخت و زنده برق ایاق قایدر کوندن او لور و جزمه و پایوح کونلر نه دینور هم نبرد حکمه
هدل و هم اولان کشنه در هینفس صبح قیامت طول مدت دل کایه در همینی و ایک ایک ایک ایک ایک

قالغان کشنه درانس و جلس نعمراولنور و جمع موجودات و مختلفات آرخون کایه او لور هم وار
دوزو را بزم معاشه در دور حربیده او لان نستعید بدور دلم و هبته معاشه در همواره
علی الدواه و متصل و هر زمان معاشه در همیان اینان وزند مطغار حق و پله بغلان اوزون
حکمه و جانطه به دینور و فوشاق و کرم معاشه در همیان هم ایون تخفیدر همین دم
و همین ساعت و شدیجع و بوراده و اینسته شوراد معنالیه در درورد و آنسزین و بر او غور زدن
معناشه کاور همین بای مجھو لله عنیز و زنده رند و از ندافتند بار ایامنه دیور عربیده صیقل
در لر تویه همین دنی لقدر همیشک جوان هر دم تاره در که فیه قروغی نعمراولنار آتدر عربیده
حقیقی العالم دینور و اکسراجر اینستن بر حزف سعیدر باب ناق های مضمود کرده در همیان
قطاس وزنده همیان و شریک و رفقی معاشه در فتح هاو نسیده میله عربیده ارسلان معاشه در
همیان همیان من قوم معاشه در همای هداقوشیده که مرغ سر و فریجین جزا بینه مخصوص و صدر
خداسی استخوان اندرو اسفه باره هشت ره سی اسجد در که هار جاسب اسیر ایوب رویته در
فلام سده جس اپلادی نونه اسفه باره هداقوشان بولمند و اروب فوریاردی هضوان ماده سده
نه سبل او لندی و سایع ملوك کایان بهن ان اسفه باره فری اسجدر همای من بوزهونک بدرستک
عنه سبدر همین ساسان نام فرزندان رنجیده و نور و همای کنبدن دار ایه حامل اول غله سلطنتی
همایه و صبت ایلدی حکم و صبت الهدن انصکر باره ایه اوله ایلدی وضع جل ایجهع حب سلطنت
عقل و رجهنے غالب اولوب او غلنی بر صدوف قده وضع و در بایه الفای ایلدی بر کاز رول مسدوقه
آنوب مخصوصی اخراج وزیر تویه سنه اخذ دو اسمی داراب تعین ایلدی همای او فوراً بکی
سنه ده اسکره دارا بی بولوب پادش هلنی آکاسیم ایلدی و نام عاشق همایون در او اندی و شهرزاده
ایلدی و دختر فیصر روم اسجد در کمیرام کور زوجه سی ایلدی و اول علم و سخاعه اطلاقی او نور که
آرده همایه رقی مصوّر او له همای آزاد دختر همین در که مادر دار ایدر آنفاد که راولندی
همایی پنهان دین سید المرسلین و امام المتعین و رسول رب العالمین عليه الصلوۃ والسلام حضرت پیر بدی
همایون مشویه همای شهزاده در و قوتلو و مسعود و مبارکه معاشه در همایون کامه مقر سلطنت
او لان بلند در که های نخت نعمراولنور اون بسی بیان فونه متصلی هار سند در که او جایده
فرق بدی افتتو کایی مشتلدر باب او ل های مفتحه دکر نده در هن من و منویست معاشه در
و تشدید تویه عربیده دبیشی دو منک با غر مسی و انسانک اعلام سند بر لر هاهیں هایله سلاطین
وزنده اول آن و آدم خار لیسی و کور لیسی در که عسکر فراوان آتنوب بطرقه عز و الغار
هن کامند آرا لندن طاهر او لور هنبار اصلی انبار در او رن و شریک معاشه در هنیان اصلی
ایان در طغار حق نعمراولنار طرفدر که در بین دیکیلور و در بین لر لیکیشین سفر می نده دینور
هنچ رنج و زنده هبیجیدن دن اسم مصدر در و فعل امر کلور و محسب الکیف موافق و مساز
نسته به دینور سازه او عش آوار کی و بنت و اراده ده و ادق کسه کی هجیار زنکار و زنده
رسم و راه و قاعدہ معاشه در و زن و لون معاشه در و جاده معاشه در که اشنان بیولدر بعض از
جاده محدا سده فاچه می وانده اطلاق ایلد بلرو بعض از کسدر مسده دن آنکه ده دیدلر هیام
بهم ای زنده مهم و معطل و اللذن رشی تکن کا هل و باطل کشنه به دینور هبید ای جس دیور زنده
هیجیدن دن فعل مستقبل در هبیجیدن رنجیدن وزنده چکم و مطشر چیقاره و صوعن
معنال رسدر قلی فیضن چکوب چیقاره و بندن اثواب صوعن و لاغا جدن فوق صوعن کی
حمد چند و زنده هست بمنه در که هست ایله ای مدنه نمکه در هست و ارد معاشه در
و انداد ای مجعد روطریق و قاعدہ و روش معاشه کاور هندوان و او لله همیان و زنده نام قلعه

بیان در هنگ کاف فارسیه رنگ و زندگانی اینکی معنایی وار ۱ آغزالق و نمکین و وقار معناست در
 ۲ قصد و عزم وارد از معناست در ۳ غار معاشر است در که طاغلرده او اور مغاره تغیر او لتو را
 طارق و وزن و مقدار معناست در ۴ زور و قوّت معناست در ۵ چوق و فراوان معناست در ۶
 عاقل و دان او مبصراً معناست در ۷ حفظ و جایه و غمخواری و مهر باشی معناست در ۸ فوم
 و قبیله و عسکر و سام معناست در ۹ صدمه و آسیب معناست در که اجسام صلب و با اینکی شخص
 بیان برینه طوفانی و چار ملق و بان باشی کلکدر ۱۰ بیودم صوبه دینور ۱۱ رکام علته دینور که
 دماغه عارض او لور هنکار زنکار و زندگه تند و تبر اولق معناست در هنکاره سکون را اود الله
 هنکار معناست در و فتح رایله هنکاریدن دن فعل مضارع در هنکاریدن تند لک و تبر لک ایلک
 معناست در هنکام اندام و زندگه وقت و زمان معناست در وقت محدود و موسم و فصل معناست
 کلور هنکام بهار کی و هنکامه معناست در هنکامه جمعیت و معنی که معناست در هنکامه طفلان
 دنیادی کلیده در هنکامه کیز هنکامه جی و معنی که جی جان باز او و بیان معقوله سند دینور هنکامی
 اندامی و زندگه خلق الساعه ترجیحیدر که ساعتیه منولد و متکون او لان جانور در سینه و پیره کی
 هنکفت فایله ایکشت و زندگه قابن و صدق و محکم معناست در بوجه تله اسلوب مر قوم او زره
 طوفانی بزه و آستانه و ساڑ پارچه به اطلاع ایدر ل هنکه کاف فارسیه هنکامه مخفییدر هنگ
 اندک در زندگه صوبه زندگی اعشا به دینور هنوتاس تای منت ایله مفریان در کاه احادیث اولان
 ذوات شریقه به دینور هنور تموز و زندگه ناشدی و تابو آن معناست در هنونه فر زنور زندگه
 شر و خیام معناست در که رام فبح صدور زدن احتراز الله حصر نفس حالت زدن عبارت در هنر
 تکمیل و زندگه هنوز معناست در باب ثانی های مکسوره د کسریه در هن شیار لغتنده وارد
 معناست در هنگ که هست من ادغیدر هنایش متابیش و زندگه تا نیرو نفوذ معناست در هنچار
 دکر اولان هنچار معناست در هنچمک سکون نون و فتح جمله اسم و رفعت در که خیرون و اواره نیز
 خیاری دیدکلری نهان در اسف ساخ کی طعامی اولور عریده عملول دینور هند سند و زندگه اقلیم
 معروف در جن و سند ملکتلریه محدود و سیعه الا کاف را قلیدر و بر جا است آبدرو و رفاری اسیدر
 هندیان او اسله معروف نیانه رهار سیده کاسنی دبر ل ایکی نوع اولور بری و بستاق و بستائی دنی
 بر قاع نو عذر و شد هند با بغل دیر ل رکیده هند با اصلته سی و قبور حق صلنکه دیدکلر بدرو و روی
 بلخه در که زکیده صلنکه تغیر ایدر ل از باب زراعت نزیه ایله در او در او بنشدر مثل و بری بسی دنی
 ایکی صندوق در برینه آجی مارول دیز و بری خندر بیلی در طر خشیقون دنی هندیای بری نو عنده ندر
 ترکیده بونیانه کونیک دیر ل کو کنه عرب بر اصل الهنده ایدر ل هندید هند با معناست در هندسان
 هندستان مخفییدر و هندستان هندوستان مختصر مدر هند او ل که سند اطلاع او لور هندسه
 سکون نون و صنکسر الله اند ازه و مقدار معناست در مقادیر و مسا جاندن باحت او لد بعنده
 حرام معهوده علم هند سند بیلر و ارقام هندی به دنی اطلاع او لور که معروف ایجاد مدلولی اولان
 بر قلدر ل اکن صاحیخ امام سلط و بیانه کوره هند سه فخله هند از دن ما خود در که آب اند از
 معهیدر هند و بار بامو حله ایله کسوده اور زندگه هند و ایله بار دن مر کیده بار محل کثرت و از دحام
 او لغله هند و بار هندستان دیلک او لور که او لکه معهود در و باز و بازه حق دواندن کلیده او لور
 هندوی از دها نیز هندیدر که سبف مهند نصیر او لور هندوی بار بکین حکم و کب زحل در
 هندوی بیرو هندوی چرخ بوتلر دنی زحل در لون حیا اکا نسوبدر هندوی در بانش بن
 فر کانیدن کلیده در هندوی شهر و هندوی کند کرد اان زحل بلدریدر هندی بای نسبت هند
 کلکنده منسوبدر هند سکون نون و کاف فارسیه ذخیر علته دینور بفرسق صبرنیدی سبله

بورک بوزند بسپید روز بان هندیده هنیک حنیت تعبیر او لسان مجمع اسیدر باب نایت های مضمومه
 د کر مده در هنام غلام فرزنه اندام و باقی و کو سر خلی اولق معناسته در هندیت هنیت هنیت
 معناسته در که کراولندی و محاراچوق و بسیار معناسته استعمال او تور موید الفصل از
 فون بدل نایله محترر در ور غیری کاینده دخنی تایله نصادف اولندی اوں الخجو بار و او و نصل
 هارسته در که اینکی باید بخش اوح لغت و کایی مستخدمر باب اول های متوجه د کرمدر هو مو
 و زنده باره دن افان هجران و قاس و ایث معناسته در و بار، مسو و هون لعله آر هاق و نسیم ولطفه،
 دینور هو انو اور زنده عاصرا در بعد جله سدن کر، معرو فدر حکر هایی و کر، نان، بخاطر
 لودامقان شهر بده برفیه آبدیده آنده بر چشمده وارد رفاز و راتدن بر نشنه را فسید ر ساعت بر عضیم
 طوفان و فور تند طهمه و رایدوب کوکای بیولن ات جلی بین قو پاروب و آت و آدمی وی بر تمثیل از
 پیار بار اخراج او لحاد فیمه ساکن او لمزو عربیده هوا آر روی نفس معناسته، و اجوسی جفا جوی
 و زنده عاشق و مولع معناسته در هو اخوه بار و بخوب و دوسته دینور هو ری هزاری و زنده
 او تا و بیار کام معناسته در هو ازی تمامی و زنده برا و غور دن و و دن و دفعه معناسته در و آسرین
 واکا، و بعنه معناسته در هو اسیده هر اسیده دینور که ایکریا
 موسز اعدن و حسراش حادن او لور قافی چکلوب خست و کنند کون او بور هراسیدن ذن
 اسم معمولدر هوای خفتان بوش بوتلی هرادن کایه ددر هوای سنجاقی بودنی اول موعده در
 هوای نوای و زنده مغوب باطل و حافظ و یعنی سوره دینه و هوافسکننده احلاق و لور و طباران
 و باده و در آمد دخی بینور و هو اه هو سک مغلوبی اولان کنه به ده اطلاق ایدرل هوره
 سکون و او و فتح بای موحده بله سر کنند و حیران و شاشقین معناسته در هو زر ضمیمه و صبح
 او لفته توییف و لندی هوش سکون و او و شین میجه ایله دیده و داراث رحکر و فرز و حسم
 معناسته در هول سکون و او لله قور قو و خوف معناسته در عصامه و قبح هایل نسنه ده بفتحه
 استعمال او تور هول سکون و او و فتح لامه انده و باقی حادث اولان فیار جفده دینور و هلانه
 معناسته در و قوری او ز و مویز معناسته در هول سکون و او لله اول طایه دینور که هنور ار قهسته
 آکر بیانم او لمونه دیده بی اش و آهسته معناسته در هون سکون و او بله سوریش و نهاس
 او لش کسلی ز لایه دینور و طاشلی و کسلی تولاده اولان رز احت معناسته در و عربیده سهوتی
 اولق معناسته در هو بید جدید دینور که دو سیر بیک آننده اولان نکلی کبی طرمه چوتا ز در کنممه
 شخربله ها و بید ایدرل باب نای های مضمومه د کرمدر هنیت دینور که هنور ار قهسته
 معناسته در و کله تدبیه او لور بکه بی آکا و خبردار ایکل بیکون جا خبرل و عربیده ضمیرت بید رهود
 و او محبوله ز بای موحده مفتوجه بله فوجاچ معناسته در وحیت و صیانت و محظوظ معناسته در
 هو و او شهرله هر بای موحده مفتوجه بله طوی قرنی اسیدر عربیده محاری دیرل هو بیا
 فتحه او سکون سپنه زند و بار نه لغت ده دش و دیدان معناسته در هر بیده من دیرل هونین ماه قارسله
 سوختن و زنده زند و بار نه نهند بیور و وجده، نامند در خویه روندوز شد، او مور و کتف
 معناسته در فوجاچ و پشت و بناه اولق معناسته در بایلی بای لختنایه ده لغدر هو جر، بفتح جله
 نسر خر زدر که بخوبان دک کی دید کلری بیاندر عربیده عضی الراعی دینور کو کی مر هبله داد خال
 ایدرل و سیاه باللوره آیکله جلا و بیلر ل بعض لره و خرمی کاوز بان لنه بله نفسی ایتدیلسان ایورک
 آسی نوعی او له جقدر هو خ شوخ و زنده نام بیت المدح در هونخت هو خ معناسته در هو ختن
 سوختن و زنده چکمل و طشره چیماره معناسته در طشاغی جقا راش مار کبره مهو خته زهار
 دینور فریده او آسکار اولق معناسته در هو خست سکون و او محبوه و خاویسه هوخ مر قوم

معناسته در هو خیدن هو خن معناسته در هود واو مجھو لله دو دور ننده بچاوردن با پیلان
 قاوه دینور اویل لواب وهاولی و مندیل و کاغدمفوله می نسبه دینور که آتشنده فورید ریسکن
 کو بوب صارز عش اویه و فتحه ایله عربیده تویه ور جوع معناسته در رو بکش کندی دینشند
 دونوب بھودی اولق معناسته در رو فتحه اویله دوم او رجی سام معناسته در رو ضم ها و او مرو فله
 بویی دیشان اسیدر هودر واو مجھو لول و دال مفتوجه زشت و فتحه و مستکر معناسته در رو بجهزه
 واکریه المظفر کسنه دینور هودل موصل ور ننده رصد معناسته در ریسکه وضع شخصو صله
 او هنداع واحوال کو کب وافلای کی ضبط دن عبارت شر هودل بدر صبدندور احمد معناسته در
 هودنکا موضع رصد در هودر واو مجھو لله سوده ور ننده حق و درست و صحیح معناسته در
 بھوده ناحق و نادرست و اقو و باطل دیک او اور واسکی و کمنه معناسته در هور واو مجھو لله
 افتاد معناسته در روخت و طبع معناسته در ور کو کب اسیدر که بیک سنده بر ده طلوع ایدر
 وزمان هندیده بکرو آخر معناسته در هور خش واو مجھو لول و رای مفتوجه آفت اسیدر
 هور مز واو مجھو لله بر فرشته اسیدر و هر آیک يوم اول آبد در و متزی بلذی اسیدر سهاء
 سادسده او لور و اسفند بار اند خترزاده می آسیدر هور مزد داله هور مز معناسته در هور
 نوز ور ننده آواز ننده و تر ز در بر جم مناس مقوله سنت آواری کپی و ایونه مر موضع آسیدر هوزان
 موزان ور ننده کر کی کی آجشن نرکس و زربند دیل هور شیر فتحیم و کسرین مجھه ایله اس
 اهو از در که ای اند معرف اونکه در خوزستان دخی دیل هوزه رای فارسیه قو برق صلان
 قوشی در که عربیده صعوه دیل روزای عربیله اصفهان اهلی طویغار قوشند بول عربیده اول المتع
 دینور هوس واو مجھو لله طوس ور ننده هوا و هوس معناسته در هوس رب واو مجھو لول و سین
 ساکن و رای مضمونه ملمون بار ندغنده ایو آزو ذھکر بالخیرو حسن شهرت معناسته در هوش
 واو مجھو لله عقل خلق و شعور معناسته در له آلن تمیر ایله نمیرا و نور آنکله اسان خبری شردن
 و تفعی ضردن فرق ایدر روح و جان معناسته در و دل و قلب معناسته کلر و هم لوی لغشند موت
 و هلاک معناسته در و سم قاتل معناسته کلور هو شاز واو مجھو لله دواب و مو اشیک غایبند
 صوبه مایوبی نای فالمسمه دینور و صوصالق مرضنه دیل هو شاره هو شاز معناسته در
 هو شاریدن جوشانیده ور ننده طوارق سی غایبنده صوصامق و صوصز لعندن هلالک در جه سه
 و از مق و صوصالق مرضنه او غر امق معناسته در هو سند صاحب عقل و هوس معناسته در
 هو شک واو مجھو لوا کاهی معناسته در و تانی ملوک شند ادبی اسیدر که ایں سیامک بیک کو مرث در
 و عقل و ادارک و آکاهی معناسته در و تانی ملوک شند ادبی اسیدر که ایں سیامک بیک کو مرث در
 رایع اولاد آدم عليه السلام در کبو من ند نصکر مخنخه بکوب قرق بل پادشاه ایق ایلدی آتش و آهن
 آتش زماننده طلمهور ایدو و آلات و اسباب هرز و عائی اول اخراج و اتها راحرا و شهر و قریه بتاسی
 و شیاطین طائفه سی نی آدم ایجادن طرد و نمید و جنگ اسلامی و سلاطین با شه نه تاج و ضم
 بونک ایزیدر کندید نصکر ما و جیوز مسنه مقدار کسہ پادشاه او بیوب سلطنت خالی فالدی ایکن
 اول زمانده خلق اهل عدل و انصاف او لغله سیامند محتاج او بیوب هر کس کندی حالنده
 بری و بله حسن امڑاچ و معاشرت ایلیه رائی بکوب کندیلر و راویتنده ایار خشند بن سا هوشند در
 و سیمیر در علی حکمنده جاودان خرد ریسکه جاودان نایه دیکله مشهور در آنک تأ بفبد روغات
 معدلتندن ناشی بیشداد ایله ملطف اولندی و ما بعدنده اولان سلاطین اکانست اولنوب بیشداد ایان
 دینلدی و نهایت هفا و نندن ایثار نخش دخی دیل ایدی و بوندن بشفه سلاطین هاضمیدن هو شک
 نامنده بی پادشا دخی کلری هوس و ازن حکوم معناسته در و صحولتنده شر خوش کند آبلق

معناسته در واسطلاح صوفیه ده عارف معلم‌های فیصل عوالم عالیه و مجلای اتوار معماق سامیه
 لولدینی حالت و جود او شهود اماوراء بحباب اوز رهاط لاعله غیبت و رائل الا حسنه
 لولقد نصرکر بته احسان حائمه راجع او لغدن عبارت در اویل اطلاع کهنه کشف و مکاشفه
 اهلاق ایدز هوشیدن جوشیدن و نند نعقل و ادرالا ایلک معناسته در هوغار بقون روی
 لغتنه اسم دادی روی در که عیوب فاریعن دخی دیرل معماق بغدادی به شید قرم زیبوده پردر
 عرب پدھر ما الاتهار و ترسکیه قلع و ق و بار اویق و قیون قران در لعرق المساعلته نامع
 وادرار جیضن و بولده سیددر هو فسطیل داس فتح خاور سکون سین و کسر طا نله روی لغنه
 طبیه التبیں عصاره می اسیدر طبیه اتبیں پکن مفلی تعبرا و لئن با نذر عربیده اذناب الخبل دخی
 دیرل هو قبیلس فتح هاوکه فافه روی افتنده چوبان د کنکی تعبرا و لسان ثبات آبدار عربیده
 عصی الاعی بندور هو فیلوس سکه سکه فایله بونا بدهه اسم شکار در سکه عربیده جبرا
 و حس الخمار و زکر ده ماش ساپرل و هو اجرو او کاک دخی دیرل حلوا جیلر و مو محبد استعماز
 ایدوب آنکاه زاییه حلو اسی و نوم دی بی بونار لسر سکه به طلا بحق علنه فیدر هو کوبن
 ضم کاف فارسیله منع شب او بزر که حق فرشی و اسحق فوشی دیرل هو کک و او مجھول
 و سکاف فارسی مضموم و بای تحاتی مفتون حله قاون و فاربور سکانکه دی و رهول
 واو مح هول الله غول وزنده و کل و رفع و بلند معناسته در وطوغزی و صحیح و درست معناسته در
 هوانس حر نه هیله بالله روح وجان معناسته در هو سک کسر لام و سکون سین مجھه میله
 کثیف و زکبتو سفلی و مردار و ملوت معناسته در هو کک واو مجھه واله سکه و چک وزنده
 کرد کا بازی معناسته در که جو جمله جوز او بوندرو بعضا نکرد و بنازی الله تفسیر ایدر که دولا
 او و بندرا غاجدن بر کوچک دولاب پاپوب جندول کی افاز صویه فور دند بکه بولنها اولان
 چنراق صداستن صفات اورل هون بولوزنده زبان هندیده مر عبیده هر و ف آبدار هوم موم
 وزنده نسل فریدوند بر زاهدر که نصل و رانگزده و طاغلرده او لور ایدی افراسیاب
 ک خسرو دن کر بزان او لوپ آدر بیجان طاغنده بونار دمپهان او لدی زاهدر فوم آنی
 خطوب ک خسرو و نسلیم ایلدی وجا اغاچه سیده ر شجر اسیدر فارس حوا ایسته جو قدر ساقی
 عقد ملی و بی راغی با سعین بی راغی کی او لور بخوس طانه سی وقت زمزمه دلنده ملکر نده اول اغاجدن
 بر را کشش جو ق طریق آینلر نمذدر بوججه ندن کند بله و اند فله هوم بخوس دندلر بوججه
 حنیفه . اخلاق ایلدیلوا سکزی صاری ارغوان نوع عذیز دیدلر و بعض لر عجمه مخصوص
 بر نوع با سعین در بیجان سپان دخی دیرل ایدی وزمان هندیده هوم آتش ضیافتند بور صورتی
 بو در که آتش برست طائفسی و بوم معهوده عظیم آتش با قوب هر در او تردن و با غاردن
 دو کوب آینلر بجهه زمزمه و دعا ایدز هو مالخس ضم خای مجھه ایله نام بدر اسط و در هو مان
 چوبان وزنده سپه الار افراسیاب او لان بیزان و بس برادر بدرو سکه ناید هر که ستد
 ن کیو ایلادی هون اداه ناص کید در و عر مده دلت و حق ازت معناسته در که بشخص نه
 کن هنگنه رایح نوع ایقه اسیدر هو و سکون و او نایله و سی معناسته در که بشخص نه
 نکا خنده او لان از واح منعده دن هر و بند بیور ز کیده اور نق و قومه ایم راند رهی هوی بوی
 وزنده فور فم و خوف معناسته در هو بید فتح بالله دوه ها و بیدن دینه رهی دا سوید او زنده
 بیله و ظاهر و آنکار معناسته در مالغه طله و روندنده مستعمل در هو بید فتحه او لیله سر سکرده
 ملاحده دن و شخص آبدار هو بیه بیور انده با غری و کتف معناسته در و نام و جهابه و ملیا
 معناسته در او نبد بجهی بیان بای تحاتی به متصل هارستنده در که ایمکی باید فرق در تلفت و رجای

مسخدر باب اول‌ها، مقتویه دستگیر نموده‌است هی و زنده دری و هندی لفظ آن‌ها است
 معانه در کواردر دیگر در کلمه در که هدید و تجویف موقعه با خود را جزو استهار احکام نمایند
 و کسی غایب این اصطلاح ضمیمه سویلور و تحسین مقام نمایند، این اراده اول‌نور هیا سه نواسه و زنده
 فولان نمایشند بتوان که فیاصه نصیر اول‌نور هیا طایله کسر طایله بر شهر اسمیدر هیتان نای مثا
 البدن غان الفتنه مقوی و تو ناوی درست که هیه دینور و نام و لایت خطلان در بادشاھی هند
 اطلاق اول‌نور هیتان شیطان و زنده بلان و سکذب و غیر واقعه معنای نمایند در هند صیدور نمایند
 آنچه بدلیل بانصر ابلدکلری آندر که آنکله خرم من صاور رل هیدخ بزخ و زنده صحراغان آنه
 دینور که چالیق نصیر اول‌نور عربیده طبر دشور خاپلی جیلمد، نفتدر هیشر شن مجده الله فیصر
 و زنده سکنکر ری اسمیدر بزراعدن آرنق قدری و بنفشه به شنید عرض چنگلری اول‌نور
 و چنگلری از استند پیونک کی تو زافری و ارد رصم ابرات بدر هیکر کاف فارسیله پیکر و زنده
 بلسی قبورغی و قوللری سیام طودی آنه دینور عربیده کیند بول کسر کافنده، لقدر هیکل
 صیقل و زنده بخانه معنای نمایند در عرب باریت الا صنم دبیلو و بوسک و عالی نامعنه در و صورت
 و تالب و قیافه معنای نمایند در و حمال و ماز و ندمعنای نمایند در و ابری و تومند جوانه ده دبیل
 هیکل بست و هفت ایلکدن کلبه ده هیکل خانی غبار جسد آدم بدن کلبه در هیکل رضوان
 هبنت جنائی هبلا سکون با آله اتما جده قوشیده دینور هبلاج فیماج و زنده لفت و نابد محراج اخراج
 معنای نمایند و محبین اصطلاح احمد دلیل جسم مولود فارس محبیلری آکا کد بانو دبیل
 و دلیل روح مولود، کند خدا ایلر ز الجهد و لادمه بولر امتر اجدن کیفت و کیت عمر مولوده
 استدلال اول‌نور به ضلوعندیه لفت من بور هندیدر هیلوی بد خوی و زنده چو جعلرک جوز
 او و زنده دینور هیم فتح بالله هستم معنای نمایند در که هست بالله علامت متکلم وحدت اولان بیدن مرکبند
 هیون ز بیون زنده مطلق دو و معنای نمایند در عرب پیده بعید دینور و به ضلوعندیه محمل دو و سیدن
 و برقولد، بیول دوه دینور که سرمه نصیر اول‌نور و هزاری و بیول حیوانه، محاز اهیون دینور
 و آنده دخی اطلاق اول‌نور هیی کسر بالله هستی معنای نمایند در که هست بالله با خطا بدن مر کنده در
 و بای مصدر بته و حکایته و سازه معنای نمایند دخی جمل جائز در باب نافی های مکوره دنگنده در
 هیب بای مجھوله زند و بازند لفت دعافت کار معنای نمایند در که ایشک صوکی نصیر اول‌نور هیتان
 هیتان و زنده بلان و سکذب معنای دو هیچ بای مجھول و جنم فارسیله لاشی و معدوم
 معنای نمایند در و مجانا بعض و قطبی معنای نمایند ده اول‌نور هیز بای مجھول بالله آتش معنای نمایند در و طاعت
 و عبادت معنای نمایند در و علمای هندلسانه التون معنای نمایند در هیزاد بساد و زنده کول بوزلو
 و بشوش و مطلق الوجه اولیق معنای نمایند در عرب پیده بشش دینور هیزد بای مجھول و بای مضمومه
 مجھو سده آنکه خادمنه دینور و مشوال شده دینور آنکه ده دا و تو روپ فاضلیق و فصل
 و حکومت ایدرو برقولد، حاکم آنکه ده دینور و مطلق آتش، رست معنای کلور و راهب
 و بارهال نماید، اطلاق اول‌نور هیزک رز بول زنده بز عالمه در که هکی باور بسیدرا و خانی تعبیر اول‌نور
 و به ضلوده کوشکی بالله نفسیر اید بیل هرمند میله رینه هند و زنده عابد و مطیع معنای نمایند در
 و کننای اس شاه لفیدر و سرحد و لایت بیل و زده که سبستان در بز هنر اسمیدر هیرون بیرون
 و زنده قاسی نو عنده نور ایلی فامشه دینور بمحبی طواو و محکم و چنگی خلا جلنش موقع کی او اول
 قولاغه سکنیه صنم ابرات اید بعضاً بیلی بیان خرماسی الی تفسیر ایدر هیزی خبری و زنده
 و مراد فیدر مسکن شبوی تعبیر اولان پیچک در هیز حیر و زنده مومن اد فیدر که محبت

و پیش و مفعول او غلای ندر ها جادن بدل ده و بهلوی لغتنده دول حکمران به مفاسن در
یعنی حمام فوغه سی که کر دل تعبیر او لنو ر بعض فرهنگ که محام طایبیه بیان او لنهش هیر از ما بهله
سر برآیده نهایع اسجد رکه ترکیده تخریبله نامه دید کاری سبزه در جماع دن مقدم استحباب زنان مانع
چلدر به صلن عذر گفته لفت نزوره رومیده هیش پیش و زنده همچ معنا شد در که ذکر اولندی
و هندست آن مسح و نوع کان بزنده در لزو آهن چفت مفاسن در حکم صبان ده و پدر
هبل یا مجھو لله فاقله اصفیر اسید رهیلوی بی موی و زنده لعب و بازی معنا شد در هیله حبله
وزنده و مر اد فدر حکم دلخود بیسه و زن و خدمه معنا شد در وفاصر غم و حکم دلخاد
معنا شد در هبلیدن پیجیدن وزنده قوم و بو شلامق و ترک ایلک و صالحور مک معنا لستند رهیله
یا مجھوں الله یعنی وزنده کو فرز جور بایه دینور کوشانه دنی در لعزیل مطخنه در لوا و طون
و خطب معنا شد در و خمیده وزنده دنی اغدر هیله تر فروختن حبله و تزویله دوباره کتو و مکدن
کلایه در هبن سین وزنده اصل این در بوم معنا شد در که اسم اشاره در نکن هین لفظی افر ب اچون در
ترکیده اشته شو لیله تعبیر او لنو رو سود سویلک و نکلام معنا شد در واده تخریبل و تخریض و تجعل
اولور و سلاپ معنا شد در بی معناد معنید در لاهیا هین تجعل و تخریب کده بانقه در بیرا ایز
و چاپکه چاپ معنا شد در هین دکون با اون لاهه هندمعنا شد در که او لکه معر و فدر هیون در بوند
وزنده عفت و زاهت معنا شد در حکم دنوب و مناهیدن بر آندر هی مرقوم هی معنا شد در
بکر می سکر لجه که شار حروف توجی به مدترن یا تخت ایله هصدیه لغات و سنتی های
تعسیریده در که اون طفو زیان اوره بنا او اند در ز لکی سان افاده هنچنان یا نخستی
رسنده در حکم بیه بیاب مفت و حسد ، المیش ایش نه و سیکس سانی مشنند
باب تل وزنده لاشی و بیمه و هرزه و لغوم معنا شد در و باقی دن اسم فاعل و فعل امر کلور
وصفتی که جهیله یا فتن بولق و وجودان معنا شد در یا زنها جزو زنده ترکتند سیور غال
در لر سلاطینک ارباب استحقا هد در لک صننده تو حیه و احسان ایلذ که لری معیثت
واریه لق و مفاطعه و نیار و زعامت مقوله سی اقطاع و اراضی در باختن ساختن وزنده طلق
طشره چکوب چه قارمی معنا شد در و خاصه غلاف دن قلع چکمه و حمله ایخت و اورمی و آمنی
و آشکاره ایلک و صور می و شوال ایلک معنا لینه در باختن باختن دن اسم مفعول در و اوطه
و خبر معنا شد در و کوچک کوب خمیده معنا شد در قوانوزه دینور و شبه و نظری معنا شد در
باختن ساختی وزنده باختن دن ماضید ریاحکله اچون در خطابه دنی خل او لشور باد شاد
وزنده خاطر ده طویق معنا شد در که از تعبیر او لنو و او با غلق و بفظم معنا شد در و نفس و نکار
معنا شد در بادر مادر و زنده تیر ما هک اون ایکمی حکم اسید در باد کار سکون دال
و کاف فارسیه زا جدار وزنده محب مصادق طرف دن کلان تخفه و هدیه دینور باد ندان
فنه دال الله باد نجسان وزنده باد شاهان جهان و خداوند دوران معنا شد در باده ساده
وزنده فوت حاشه معا شد در بار ساروزنده دوست و محب و میم معنا شد در و بیش و آشنا
معنا شد در و هاون و دیگر اللنده دینور بارا حار او زنده فوت و قدرت و جرأت و جلا دت
معنا شد در و محال و فرست معا شد در بار اسند و بار اسند استد بارین که ناسی اسید در
آنوری مرحوم نظمنده بی عنوانه ابراد ایلکی بارد فتح رایله بارستن دن فعل مسته بلدر بار رس
رایله بار رس وزنده مدد و اعانت ایلکمی و امداده پیشی معا شد در رس رسیدن دن اسم فاعل
هر خمیده بارستن و ایلکمی و زنده حکم کوچک و قادرا اولق والدین کلک و بخیره بیک معنا شد در
ورنسته بیه ال او زن تق و ال صوفی معنا شد در بار فروشی تعریف و توضیف ایلکدن کلایه در بارک

نارک و زنده، گوچه دان معناست در واول بوقه در پر که جنین آنک اینجند ممکون اولور
هر پر که مشید و ترکیده مدرزه دریل و خاصه سدوه کوچکت بوزنده یه لفولدایدند دری به دینور هر پر که
سلاد بریل و کاف تصفیر لیله باره صفری او اور نوع طسرب و نعنی اسمیدر که بد خشان ولا بنک
لو زد آنه مخصوص و صدر بارکی فدرت و قوتور هر و جلا دتلولک و فرست و محال صاحبی او ملق
معناست در بار مند دوست و معین معناست در باز نامه کار نامه وزنده عجل جید و کار حسن
وزنکر با خبر معناست در باره چاره وزنده دست رنجن معناست در که قار بارک بلا رک
تصبیر بالکلری حلقة در آتو ندن و کومشدن باید رو ب بلکجه لرن طاقورل بارق بوندن مر بدل
هر پر که سوار دینور و طوق سحکر دن معناست در دوین الاطباء ایارج تعبیر اولن ان مسهل ترکیده
دینور ایارج بونک معنیدر و بار معناست در که فوت و فدرت و جلا دندرو انداره موحد و مقدار
معناست در باری لاری وزنده موسنی معناست در که برکه تخت کا جند او لان از واج متعدد دن
هر بینه با نسبه دینور زکیده او رنق و قوه و عریده ضر دیل و بعض لایک فرد اش زوج دل بند
دید لرز سحکد بده ایلی تعبیر اولنور بار بار بیدن دن اعم مصدر در و ارش معناست در که ال بمنکری
او بخدن دیر سکه وار نجده مقدار در و بار بیدن دن فعل امر و اسم فاعل که لور باران نازان
وزنده بار بیدن دن صفحه مثبه در بار دار دوزنده بار بیدن دن فعل مستقبل در بار دن کسر زایله
بار بیدن دن مخفقدر بارس بار بیدن دن حاصله مصدر در بار مذکون دوزنده شکل و هیئت معناست در
بار مده بار بیدن دن اسم فاعل در باره غازه وزنده دتر نمده ولزه و رعشه معناست در بار بیدن
دار بیدن وزنده او زامن و بومک و بوی حکم معناست در و بونک و میل ایلک و فصل تو جه قطب
والا او زانمک و او لحمک و باعه آدمیق معناست در سریع الخطا و بطي الخطا و به تن بار و در بار
در لر باس با سعن مخفیدر و عریده بیلک و تومیدا اولق معنی بار بند در بارسا کا کا وزنده رسم و مقاعد
و فاون معناست در و ترکستانه مانم مو قعد مسو بیلر زم ترکیز ده الفس زیاس در لر اساق ناچاق
وزنده مغول قاؤنیندر که عنده لر ده شریعت میز لند در جنکرخان و ضمیدر افو ال و افعا للرین اکا
نطیق ایدرل بسان آسان بوزنده لایق و سزاوار معناست در و بعیم پغمبر لند تریغمبر آبد در
پاسج خارج وزنده دمنی او فهم بیور و بور و ایده اول او فه دینور که سلامین اکا هنکنی
اسعین بار در میش او همینه مضمومه و جیم فارسیه ده لغت ریاسم وزنده با سعن معناست در
با سعن بو شعله معروف چوک در قرمی و بیاعن و ماری و بنسجی اولور افضلی پا اضن نو عین
قرمزی نوعی کیجه صفا کوند ز جنها و قزل با سعن دید کلری چکدر و ماری نوعی ماری با سعن
وطوشان کلی دید کلرید دماغی مغور و قول تعبیر اند کلری دخی با سعن تو عنده در باره هنون
و با سعن با سعن معناست در باره کاسه دوزنده رسم و راه و رش و اسلوب معناست در و خواهش
و آزو معناست در که استک تعبیر اولنور بآشی ضم شیں مجده ایله بر شجر آبد در باشند بآشند وزنده ترکیده
دخی مسنه میل در خط و اصل و بغض الوصول و خوبیل و عنید تعبیر اولن ان نذکره و برسوله در باره
ساغر وزنده چنکی و کوچک و رفاقت معناست در کسر فایله ده لغت در باعه نافه وزنده مذابع
ولور سر و تابیدا اولش معناست در و هذیان و یعنی و خلط و لغو سوزه دیل با قوت فاقده هاروت
وزنده جواهر نسبه دن جوهر معرو فدر قرمی و کوک و مساریسی اولور هر بینک دخی
انواعی وارد رابعده حاره و باسدر و قائم المارد رامنی آشنه مفضلدر تعیق بالخاصه طاعون
و وبا و سوسه به نافع در با قوت خام لب محبوب دلار امیدر با قوت روان اشک خونین و ماده
ریکین در با قوت سریسته دهن دلبر در لب خاموشده اطف لاق اولنور با قوت مذاب اشک
خونین و شراب اطیب در قاندن دخی کایه اولور با قوت نار دان با قوت رفایندر که اجر و شفاف

نوع بدر جمله دن افضل در یا کند پاندوز نند هام با قوت در بال مال و زندگیون و حکردن
معنا سندرو بیون کو کنند مد نور که اموره ملا صقدر و قول و باز و معنا سند در واولاد و عیالی
معنا سند در جیوان است او لوب دلور مکده دینور و بیور و وجه معنا سند در بال مند عیالی
معنا سند در باله لامور نند صفر بیوری شاخ کاو معنا سند در بام لام و زند، اول آله دینور که
هز خانه لد حفظ او لور سرمه کلوب کیدن او لاقر علک ایچون بان جان و زند بیخبر و بیخود
خستگی هذیان و نامر بود که ایمانیه دینور که صایغه تعبیر او لور و صوفیه عند مده کشف
و مکان خود به اطلاق اولنور که عالم غیره اولان معانی خفیه به اطلاق دن عبارت در باله تامه و زند
معانی هاون و دیک معنا سند در وزر که معنا سند در که کان شخیدر یا غنی چیار رل مز ریاغه
معروف در باود آمدیور نند باقی دن فعل منقبل در اصلی پاندرا با اووه ظلب او لفسدر باور
صاغر و زند مین و مدد کار معنا سند رهاون و دیک الله نند دینور و عاشر بام شهر شمسی
اسهیدر باوکی غرزه کاریق و یکناقلق معنا سند در باوند اصلی پاندرا باقی دن جم مضارع در
بولور معنا سند در واسم ناعمل مرخم او لور و بادشان و سلطان معنا سند در باوه ساومور نند باقه
معنا سند در که ذکرا ولندی بان ناخوش و منحرف المراج معنا سند در که بفسر تعبیر او لور
ایکی بیان بای موحده به منصل بار سند در که بر باب مفتونه دند درت لغی مشتمل در بیب تهر نلی
اوقد دینور بات ثبات و زند بیقی و خراب و باب معنا سند در بیرون مخلوق و زند معمود الفضلاه
مردم کاه الله مرسود در که باع که کیدرو بعض از احادیث بیرون در دیدی و موضع دیکرد بام معنا به
سائمه الله بالله بنت او لمنش کورادی و عرب و زرمه نه فیدا بنشلر و صحیحی دنی بود ر فعلی اتفاق در
ترکیک عبد السلام تعبیر او لسان بیاند که باید ریاضات و صفت و بیان اولندی بیست فتح باوسکون
سبنه برغست اسهدیدر که از منیلر جباری دیدکلری بیاند عربید عمل دستور او جنی بان تای هشته
منصل بای نهتای راه در که ایکی باید ای نفت و کاتی مشتمل در باب اول بای مفتونه دند در
پتاق یساق و زند بکلیک و حفظ و حراست معنا سند در بناق مرافق و زند بکلی و ماسان
و خراس معنا سند در بیون بسوع و زند سدلی اولان جمیع باتانه شامل اسم چند ترکیده
سد لکن تعبیر او لوح سعده بسته مختلمدر ۱ مارد بوند در که فوز لایه دیدکلری بیانه ببعض دیاره
بو که چه زر اوق و ماری سد ایکن دنی دیر ۲ شیرم در بین الاطباء بواسمه معرف و فرد مسریلر
بو که شرست جباری و ترکیده اغاج سد لکن دیر لساق فامشه شبیه و عقد ملی کیرو و رذاع مقدار نه
و براقلی طر خونه منابه و جنی بنجی و دامه لی مرجمت کی و بس لضه و صفره خائل او لور ۳
عشر در بونی مفردات صاحبی قزل سد لکن دیعش لکن فی الخفیه جبار و زند نابش بر شهد و دکه
بیراغه تازل اولان طله سکر العشر و ترکیده نفایه دیر لرماده سد میان اولندی سدی ادویه دند ره
الاغبد در که صفر و برقی دیدکلری بیاند ۴ عر طبتا در که بخور مردم در ارسلان آیه سی دنی
دیر ۵ جعل لده در بعض از بیون و قعده بسته طلوبیون ذکر ایتلر آیانه بیو دیدکلریدر لامه دند که
عبد السلام و سد لکن شخی دنی دیر بیتم در بآ شهدانه بجهود در که لانظر اوله بان تای های
مضجومه ذکر نده در بناق و بناق مرفوم بناق و بناق معنای نند دو در دیجی میان خای مججه به
منصل بای نهتای ده منده در که بر باب مفتونه دش لفت و کاتی مشتمل در بمحجه سکون خلوچم
فار سبله طلو و تکلیک معنا سند در بیخ در بیشت فار حلواسی دیدکلری حلوا در صفتی بود ره که
او تو زده هم دو کولیش و بمحی جزئی فاوروب بر تخریه وضع ابلد کد نسکره بخش بش در هم
شکری جزئیه صوالله حل ایوب السیور مصال صو و سکوت صویله ملام آتش او زره بالوده
قوامه کلچه فیاده لسیمیع الاحدار و کیم الغدار بیخ فروش بنشابور اصطلاح جزءه بیلراو کیا ز